بنام خدا

اُمید

هفته نامهٔ مردم افغانستان

شمارهٔ ۱۱۰۱

در امریکا نسخه $1.50

شمارهٔ نهم/ سال سی و یکم / ۳۰ قوس ۱۴۰۱ / ۲۱ دسمبر ۲۰۲۲ / شمارهٔ مسلسل ۱۱۰۱

وجـــــــدان

قشنگ ترین و سنگین ترین واژه است

افغان مینی مارکیت عرضه کنندهٔ انواع مواد خوراکهٔ وطنی

یگانه مغازهٔ افغانی درمنطقهٔ واشنگتن بزرگ

که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازهٔ وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازهٔ مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم می کند

6566 Backlick Rd.Springfield. VA 22150

Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

گریز اجباری

ماجرای دو مهاجر افغانستانی

نگارش محمد افضل ناصری را علاقمندان از امازون به دست آورده می توانند.

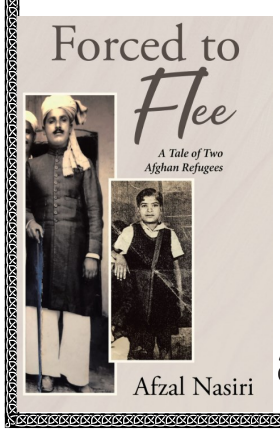

Amazon.com

amazon

پروفیسرداکتر ذبیح الله التزام گلبرت ، اریزونا

وضع نظام بانکی افغانستان

(بخش ۲) : بانک مرکزی امریکا یک ارگان دولتی نیست، حالانکه د افغانستان بانک یک موسسه دولتی میباشد. همچنان بایدتذکردادکه در افغانستان بازار اسنادقرضه یا باند وجودندارد، لهذا اکثریت پالیسیهایی که در امریکاتطبیق میشود، ذریعهٔ دافغانستان بانک تطبیق شده نمی تواندوبه شکل مقایسوی می بینیم که بانک مرکزی مابرای رسیدگی به مشکلات بانکی و اقتصادی مملکت حربهٔ که بقدرکافی موثرباشد دردست نداردو پالیسی اش منحصراست به اجراات ذیل :

اول- فعالیت دربازار: دافغانستان بانک به خریدوفروش اسعارخارجی واسناد قرضهٔ که صرف ازطرف دولت اشاعه شده باشند ونیز اسنادقرضهٔ که مربوط به خود دافغانستان بانک باشد، مبادرت میورزدکه حجم اینهاخیلی کم است.

دوم- بانکهای تجارتی مکلف شده اندکه یک فیصدی معین پس اندازهای معامله داران خودرا نقداً نزدخود یابه رسم ریزرو به بانک مرکزی نگهدارندتا به مطالبات عاجل مشتریان رسیدگی فوری بعمل آید. بطورعموم این فیصدی خیلی خیلی کوچک است .

سوم- تخفیف وثایق وضمانت خط هاکه به افغانی بوده ودروجه دافغانستان بانک باشندوبه امضای سه شاهدکه دراین بانک حساب داشته باشند رسیده باشد. همچنان اسنادقرضهٔ خود دافغانستان بانک که بنام معامله داران بانک حواله شده باشد بایک تخفیف خریده شده میتواند.

چهارم- اعطای قرضه به تضمین دارایی های اسعاری، مال التجارهٔ داخل گدام های محفوظ وحسابات موجودهٔ حسابداران بانک.

درعمل تطبیق پالیسی های فوق تاثیرمحسوسی براقتصادکشور نداشته وصرف کمک موقتی برای مشتریک بانکهای تجارتی شمرده میشوند. عملیات تجارتی دافغانستان بانک وبانکهای تجارتی عمدتاً بالای خریدوفروش اسعار خارجی می چرخد.

بانکهای تجارتی افغانستان عبارت انداز بانک آسیایی(ایران) ، عزیزی بانک، بانک الفلاح لمتد، بانک ملی افغان، بانک انکشافی افغانستان، بانک انکشاف صادرات، اولین مایکرو فاینانس بانک، حبیب بانک لمتد، کابل بانک، پشتنی بانک و ستندرد چارترد بانک. اولین بانک تجارتی افغانستان بانک ملی بود که درسال۱۹۳۳ تاسیس شدودرآنوقت اموریک بانک مرکزی رانیزبعهده داشت. سایربانکها به تدریج قدعلم کردند وبعض ازآنهابعدازمدت مختصر فعالیت درهای شان رابستند. ورود پولهای گزاف خارجی درگذشته بعنوان قرضه یا کمکهای بلاعوض، بانکهای افغانستان رافعال وموفق نگه میداشت، پس از ورودطالبان وتقلیل وتوقیف پول خارج، این بانکهاتقریبادر حالت نزع درآمدند. بانکهای افغانستان متاسفانه هیچگاه ازنگاه موثریت وموفقیت نمرهٔ خوب بدست نیاوردند. بریک مقیاس پنج الی یک که نمرهٔ پنج پایین ترین حد موفقیت راافاده میکند، پنج بانک کشوردرسال ۲۰۰۹ نمرهٔ چهاررابدست آوردند. سقوط کابل بانک واختلاس شرم آوردرآن ازاعتباربانکهای کشور شدیداً کاست.

ازوظایف عمدهٔ یک بانک تجارتی افتتاح حسابات عندالمطالبه و حسابات پس اندازبه پول افغانی یااکثراً به اسعارخارجی برای مشترکین میباشد. عمده ترین بدهی بانکها حسابات عندالمطالبه است که قسمت اعظم این حسابات به اسعار خارجی بازشده اند. درسال ۲۰۱۹ درحدود۸/۳ملیون حساب بانکی افتتاح شده بودکه به این حساب نودفیصد مردم کشوربا بانک سروکارنداشتندوفعلاهم ندارند. درسال ۲۰۲۰تناسب بین داشته های بانکهاوتولیدات ملی به ۲۲٪ میرسید وتناسب بین قرضه های بانکی وتولیدملی صرف سه فیصد بوده که کمترین رقم رادرجهان تشکیل میداد. علاوتا تناسب بین قروض بانکهاوداشته های بانکها در ۲۰۲۱ به ۴/۱۳٪ میرسید که نشان دهندهٔ آنست که قسمت فوق العاده زیادپول درداخل بانکها عاطل میماند وفقط ۱۷٪ پس اندازهادربانکهاقرض داده میشود وبس.

استاد محمد مُحقّ کانادا

درنگی برپیوند اسلام وسیاست(۲)

آیا اسلام دین منحصربه‌فرد است؟ در مبحث پیشین گفته شد که ادیان، به شمول اسلام، در اساس به اموری می‌پردازند که فراتر از توان عقل آدمی است و آن‌چه عقل متعارف از عهده آن برآمده بتواند، به شمول سیاست، در اساس مربوط قلمرو دین نیست؛ هرچند که به شکل عارضی و ضمنی بر زبان دین آمده باشد. چنان‌که تجربه چندهزارساله بشر نشان می‌دهد، انسان می‌تواند به کمک علوم و مهارت‌هایی که دستاورد خودش هست، به نظم و نسق این امورپردازد. ساختن نظام سیاسی ازاموری است که انسانها باتکیه برتوانایی های خوددرتاریخ به آن اقدام کرده وهرچه تجارب شان پخته‌تر شده، تعدیلات بیشتر و بهتری در ساختارهای سیاسی شان اِعمال کرده‌اندودراین کاروامدارهیچ دینی نبوده و نیستند. اقتصاد، تجارت و بقیه امور متعارف زنده‌گی نیز همین‌گونه هستند. ممکن است درمقاطعی ازتاریخ بشرپیامبران برخی ازادیان درسیاست دخالتی کرده باشند، اما این کار از جنس بقیه تلاش‌های بشری برای سر و سامان دادن به امور معیشت مردم بوده است، نه کاری خارق‌العاده که جنبه‌های متافزیکی و ماوراءالطبیعی پیدا کرده باشد.

****

به این ترتیب درسال ۲۰۲۰ تنها۵/۴٪ سرمایهٔ بانکهابه قرضه تبدیل گردیدکه این رقم درسال ۲۰۲۱ به تقریباًصفر تقرب یافت. داشته های بانکها اکثراً در دافغانستان بانک ذخیره میگردد .

فعالیتهای بانکی درافغانستان تاثیرمشهودی براقتصاد مملکت به قسمتی که بانکهاوبانک مرکزی درامریکا واردمینمایند وارد نمیسازند. کارعمدهٔ بانکهای ماتنها انتقال پول وتحصیل پول ازیک عده مشتریان است وبس. اخیراً مفاد بانکها مخصوصاازدرک اعطای قرضه تقلیل فاحش یافته است. ربح بانکی بین ۵ الی ۱۷٪ تقرردارد که رقم پایین به پس اندازکنندگان پرداخته میشودو رقم بالا رابانک ازمقروضین بدست می آورد. درمقابل قرضه ها بانک بین ۱۵۰ و ۲۰۰٪ تضمین تقاضامیکند. تناسب بین مقدارپول نقد در دخل ومقروضیت بانک درسال ۲۰۲۱به ۸۹/۸۶٪ تقررداشت که این تناسب درامریکاواکثرکشورهای پیشرفته صرف حدود۱۵٪ میباشد.

یک شکایت مستدام معامله داران بانکهای خصوصی کشوربلندبودن تکت پولی است که برمقروضین وضع میگردد. درامریکا فعلاتکت پولی برقرض کنندگان درحدودچهارفیصداست ودرکشورهای صناعتی بطورعموم همین رقم تطبیق میشود. درممالکی که بازار فروش اسنادقرضه(باند دولتی) فعال و گرم دارند، تغییرقیمت اسناد قرضه برفیصدی تکت پولی اثرمیگذارد وتکت پولی غیر متناسباً بانرخ اسناد قرضه حرکت مینماید، به شکلی که اگرقیمت اسنادقرضه بلند برود (مثلا دراثربلندرفتن تقاضا برای اسنادقرضه)، تکت پولی تنزیل میکندواگرقیمت اسناد قرضه کاهش یابد، فیصدی تکت پولی افزایش می جوید. درافغانستان این عوامل وجودندارد بلکه بانکهاتکت پولی راتااندازهٔ به ملاحظهٔ شاخص های مخصوص خودتعیین میکنند. مثلا سابقه داری مشتری درارتباط به بانک وکیفیت معاملات ماضی وی، درآمد ماهوار مشتری، حجم و مبلغ قرضه، تناسب بین قرضه وارزش تضمین، نحوه ومقصد استفاده ازقرضه، مدت دوام قرضه، پس پرداخت قرضه به نوع اقساط وتفاریق، نوعیت تضمین، صورت استفاده ازقرضه(مثلاتکت پولی قرضه برای خریدیک خانه برای بود وباش خود قرض گیرنده پایین تراست به مقایسه تکت پولی برای خریدخانه به منظورکرایه دادن یااستفادهٔ تجارتی)، تناسب بین قیمت خانه یامال التجارهٔ تحت تضمین ومبلغ قرضه (سی فیصد تناسب عمومیت دارد)، موجودیت دارایی قرض گیرنده برعلاوهٔ مال تحت تضمین، مدتی که مال تحت تضمین دراختیار قرض گیرنده باقی میماند، وضع موجودهٔ ملکیت تحت تضمین که آیا ملکیت ترمیم پذیراست باکاملاًسالم، ثبات محل بودوباش قرض گیرنده و غیره موارد اقتضایی دیگراندکه باآنکه درپالیسی بانکها صراحت ندارند، در تعیین تکت پولی نقش بازی میکنند.(دنباله درصفحهٔ هشت)

پیامبران هم مانند دیگر انسان‌ها نسبت به شرایط سیاسی و اجتماعی پیرامون خود حساس بوده‌اند و در جاهایی به آن‌ها واکنش نشان می‌داده‌اند و در مواردی برای تغییر اوضاع سیاسی تلاش می‌کرده‌اند. این کاری است که هر انسان نرمالی انجام می‌دهد و اگر پیامبری هم این کار را کرده باشد، دلیلی بر این نیست که این قلمرو در مالکیت او قرار گرفته و بخشی از دین وی شده باشد. اصلاً قرار براین نبوده که پیامبران درویشان دنیاگریز باشند و کاری به سیاست و بقیه امور زنده‌گی نداشته باشند، که اگر چنین می‌بودند انسان‌هایی غیرنرمال می‌شدند و نمی‌توانستند الگویی برای بقیه انسان‌ها باشند؛ اما این‌که یک پیامبر مانند هر انسان دیگر به سیاست زمانه‌اش پرداخته باشد سیاست را تبدیل به امری ذاتاً دینی نمی‌کند و سرشت آن همچنان دنیوی می‌ماند.

این سخن با آنکه بدیهی می‌نماید، ازنظر بنیادگرایان مردود وغیرقابل پذیرش به شمارمی‌رود. آنان میگویندکه این سخن اگردرحق سایرادیان درست باشد، درحق اسلام درست نیست ونباید یهودیت و مسیحیت تحریف‌شده یا بودیسم وهندوییسم رابااسلام مقایسه کرد. آنان می‌گویند که اسلام دینی منحصربه‌فرد است که ماهیتی کاملاً متفاوت دارد وسخن گفتن ازپیوند آن باسیاست بهیچ روی همسان باسخن گفتن ازپیونددین وسیاست به معنای عام این کلمه نیست؛ زیرا از نظر آنان، ادیان دیگر ناقص هستند و راهکاری برای ابعاد مختلف زنده‌گی ندارند و نبایدآنها رابا اسلام دریک ترازو قرار داد.

این‌که اسلام از سایر ادیان فرق دارد سخنی درست است؛ به این معنا که اسلام به‌مثابه یک آیین مستقل دارای ویژه‌گی‌هاییست که آنرا ازسایرادیان متمایز می‌سازد، اما این ویژه‌گی مخصوص اسلام نیست و هر دین دیگری نیز همین حکم رادارد؛ زیرا هردینی در ذات خود منحصربه‌فرد است و هیچ دینی را نمی‌توان یافت که دقیقاً مانند ادیان دیگرباشد. این درست مانندداستان آدم هاست که هر کدام برای خودش ویژه‌گی‌هایی منحصربه‌فرد دارد ودوآدم نمی‌توان یافت که در ظاهر و باطن مانند هم باشند؛ اما این منحصربه‌فرد بودن به این معنا نیست که شباهت‌هایی میان آن‌ها نیست. همان‌طور که هر آدم در عین منحصربه‌فرد بودن دارای شباهت‌های مهمی با بقیه آدم‌ها است، هر دینی نیز در عین منحصر به‌فرد بودن شباهت‌های مهمی با بقیه ادیان دارد.

اما این‌که اسلام به‌مثابه دین، دین کاملی است یک بحث است و این‌که بگوییم دیگر ادیان ناقص هستند بحثی دیگر. اگر این را قبول داشته باشیم که ادیان دیگر، به ویژه یهودیت و مسیحیت از سوی خدا و به دست پیامبران برگزیده او به انسان‌ها فرستاده شده‌اند، پس پیش‌فرض ناقص بودن آن‌ها درست نیست؛ زیراخداوند اگردین را برای هدایت بنده‌گانش بفرستد، هدایت ناقص نمی‌فرستد. این خلاف حکمت وعدالت اواست که برای بخشی از انسان هادین ناقص و برای بخشی دیگر دین کامل بفرستد. در واقع، هر دینی از نظر پیروان خودش دین کامل است و همان‌طور که ما مسلمانان اسلام را کامل می‌دانیم پیروان سایر آیین‌ها نیز ادیان‌شان را کامل می‌دانند و معتقدند که آیین‌شان کامل‌ترین آیین در روی زمین است و از منظر آن‌چه از یک دین انتظار دارند هیچ کم و کاستی‌ای ندارد.

در مقام مقایسه میان ادیان می‌توان آن‌ها را با هم سنجید و می‌توان ادعا کرد که در فلان زمینه این دین طرح مشخص‌تری دارد و در فلان زمینه آن دین؛ چنان‌که در علم دین‌شناسی تطبیقی چنین تلاش‌هایی از سوی متخصصان صورت می‌گیرد. همچنان، به لحاظ توالی زمانی نیز می‌توان سنجشی به عمل آورد و گفت که مثلاً این دین چند در صد از آن دین تأثیر پذیرفته و تداوم آن، یا نسخه‌ای پیش‌رفته‌تر از آن است. این‌گونه پژوهش‌ها عملاً انجام شده و دیدگاه‌هایی از این نوع ارائه شده است، اما هر دینی به لحاظ دین بودن کامل است و اگر چنین نمی‌بود به حیث یک دین در تاریخ تثبیت نمی‌شد. (دنباله درصفحهٔ هفت)

فیاض بهرمان نجیمی

چرا پارسی زبانان دارای اکثریت جمعیتی در «بازی بزرگ»نقش ندارند؟

هم در درون جغرافیای به نام افغانستان و هم در برون از آن یک اجماع پذیرفته شده وجود دارد، که پشتون/افغان ها نه یک قوم مسلط بلکه یک ملیت واحد اند؛ پس باید با چنین نام داخل تعامل شد. در نهاد های سیاسی و اقتصادی کشور های خارجی همه کارشناسان نه نشسته اند تا ژرفای تفاوت فرهنگی و زبانی میان افغان ها و غیر افغانها را بدانند. برای آنها واژه افغان شبیه آبیست که در هر ظرف رنگ آن را می گیرد! ـ ودیگر اقوام برای آنها به حیث یک آبژه مستقل وجود ندارند. ادبیات تاریخی دو سده اخیر ـ هم شرقی و به هم ویژه غربی ـ برخاسته از پیامد های استعماری بوده که در برخورد با نام افغان به حیث یک قوم واحد پرخاشگر و ویرانگر آشنایی دارند. پارس قاجاری و ایران کنونی به اشرف افغان [هوتکی] و نیم قاره هند به احمدشاه درانی به حیث سردمداران افغان مهاجم می نگرند.

اروپاییان و امریکَاییان با نام افغان پس از ۱۸۴۰ آشنا شدند. آثار فراوان برای شناسایی افغان ها نوشته شد، که اساس آن را الفنستن گذاشت و بعد از ۱۸۸۰ نام قوم افغان بالای اقوام غیر افغان در یک جغرافیا به نام افغانستان تحمیل گردید. جابجایی قدرت واستبداد متمرکز افغانسازی امیر عبدالرحمانی به کمک هندبریتانوی با زور سرنیزه و خشونت بالای تمام اقوام بیسواد و مطیع غیر افغان تحمیل گردید. از آن زمان تا به حال به گونه نظام مند هویت زدایی غیر افغانها ادامه دارد.

اکثریت مطلق پارسی زبانان بی هویت شده اند و نمی توانند طور دیگر به جز از افغان بودن و افغانیت فکر کنند. اینها مردمان افسونزده ای هستند که هیچگاه از هیچ فرصتی برای رهایی شان تلاش نکرده بلکه با خواست های کوچک گلایه گونه به تسلیم طلبی شان ادامه داده اند. به همین خاطر داشتن جایگاه اول در ذهن عامی تا خواص پارسی زبان به تابو مبدل شده است.

سستی و ناتوانی هویت بزرگ و بالنده زبان و فرهنگ پارسی که می تواند غروربلند قومی و ملی بیآفریند باعث گردیده است، تا سران سیاستگران پارسی گویان بدون داشتن ادعای بزرگ در تصاحب ستیغ قدرت و حاکمیت فقط به داشتن نقش و موقعیت درجه دوم بسنده استند. درین مورد در آینده به طور گسترده خواهم نوشت.

مادامیکه مدعیان برنامه محور برای تصاحب قدرت در میان پارسی زبانان وجود نداشته باشند، هیچکس و هیچ مرجع و نهادی خارجی چنین یک قوم یا گروه های قومی ـ با پندار گله مانند ـ را جدی به حساب نمی آورند و همچو طرف معامله نمی شناسند. پارسی گویان در کُل و تاجیکان و هزارگان به گونه اخص به علت نداشتن نماد های هویتی ـ قومی مستقل و پُرادعای درون قومی، در برون از بازی قدرت قرار داشته و خواهند داشت!

افغان ها روانشناسی گروهی کانفرمیستی و تسلیم طلبانه اینها را میدانند و آگاه اند که هیچ سیاستگر تاجیک و یا هزاره حتا برای لحظه یی هم نمی تواند رویای حاکم اول بودن را در سر داشته باشدو خیلی خوب آگاه اند که در بین اینها مزدوران زیادی وجود دارند که به حیث مواد سوخت تداوم سیطره، از آنها می شود استفاده بایسته نمود. به این بحث هم باربار برخواهم گشت. اما چون این نبشه رابطه به وضعیت کنونی مردمان ما در درون جغرافیای به نام افغانستان دارد، ازینرو با یک اشاره در رابطه به تلاش های انقره برای ایجاد «جبهه مقاومت ملی »علیه طالبان بسنده می کنم تا حداقل روشن شود، که اینهمه سیاستگران غیر افغان/پشتون تا کدام حد بی هدف و ساده لوح اند .

سوا از این که نشست های انقره چگونه سازماندهی می شود، آنچه پُر اهمیت می نماید اینست که تمام به اصطلاح رهبر نما های بزرگ قوم های تاجیک، هزاره و ازبک با سرافگنده پذیرفتند که راهبر آنها یک افغان/پشتون باید باشد. این ها که با رهبری احمد مسعود مشکل دارند، در عوض به جای بلند ساختن یکی از نام ها از میان چهره غیر افغان به استاد سیاف اقتدا نموده اند و او را رهبر »مقاومت «شان پذیرفته اند ـ البته درین راستا مداخله خارجی ها به ویژه سفر های رفت و برگشت »تام وست «نماینده وزارت خارجه امریکا برای افغانستان و نیز مقام های بریتانوی بی اثر نبوده است .

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 –7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com
ناشر و مدیر مسئول : محمدقوی کوشان

داکترغلام محمد دستگیر — دنور - کلورادو

گردهمآیی«تجدید دیدار اطباء افغان امریکای شمالی»

به روز شنبه دهم دسمبر سال ۲۰۲۲م از ساعت ۵:۰۰ تا ۱۱:۴۵ بنا بر دعوت برگزاران محفلی زیر نام تجدید دیدار طبیبان افغان در امریکای شمالی یا North American Afghan physicians Reunioبا مخفف NAAPR که از طرف فارغان سال ۱۳۶۶ش دانشکدهٔ طب کابل برگزارشده بود از کلورادو به سان دیاگو سفر نموده شرکت کردم تا اگر بتوانم من هم دوستان و همصنفان خود چون پروفیسور متقاعد داکتر قدرت الله مجددی متخصص امراض نسایی و ولادی و خانم محترمهٔ شان داکتر نفیسه مجددی که من و خواهر عزیزم نفیسه جان هردو در حوالی حضرت عاشقان و عارفان (ع) نموو یزرگ شده ایم و هم با محترم داکتر ذبیح حبیب متخصص Diagnostic Radiologyدر اریزونا که آشنایی تیلفونی داشتم از نزدیک ببینم و لحظه ای از احساس درد ظلم طالبان که بر وطنداران ما وارد کرده میروند به دنیای دوستی و صمیمیت پرواز داشته باشم.

چنین درک کردم که این مفکورهٔ گردهمآیی توسط محترمه شفیقه الله یار اوج (دختر مرحوم ومغفور داکتر الله یار پتولوجست شفاحانه عسکری، معاصر مرحوم داکترآدم درمل) که خود پشتون و شوهرش محترم آقای یارمحمد اوج که فارسی دری زبان است طرح شده بود. شفیقه جان در مانتریال در یک کلینیک زرق وریدی مصروف کار است و هم برای نرس ها درس میدهد. از مانتریال کانادا در حدود یکنیم سال به اینطرف با محترم مجددی، محترم داکتر ذبیح حبیب، محترم داکتر افریدی، محترم داکترامین شمال، محترم داکتر ناصر اوریا خیل، ممکن دیگران که اسم شان فراموشم شد و بوشرا جان (هم نام بوشرا خانم عمران خان صدر اعظم مخلوع پاکستان) که تخلص خود را واله تلفظ میکند و Bushra Waleh

****

پس می بینیم که سیاستگران پارسی گویان هنوز به آن مرز از خودشناسی، خودآگاهی و خرد سیاسی نرسیده اند، که در باره بدیل از درون خویش فکر کنند . کشور های خارجی نیز خیلی خوب میدانند که در بین پارسی گویان یک اجماع برای بلند ساختن یک شخصیت از میان خود شان به حیث رهبر وجود ندارد.

با شعر و ادبیات نمی توان سیاست کرد! سیاست حوزه عاطفه نیست، بلکه به شدت عقلانی و بر پایه منافع عمومی است. پارسی گویان چون سیاست را بَد می فهمند نگاه آنها به آن نیز فراتر از سود شخصی نمی رود .اکنون طالبان به حیث نماینده قوم افغان/پشتون حاکمیت دولتی را در جغرافیای به نام افغانستان در دست دارد. در مورد این که امارت طالبان یک دولت است یا خیر – من هیچ شک ندارم یک دولت است اما با تمام ویژگی های قبیله ای که از سال ۱۷۴۷ به همینگونه وجود داشته است، دیدیم که حتا در دوران چپی ها و یا لیبرال ها دولت ها از پوسته قومی و قبیلوی اش بیرون شده نتوانست! هم جهان به اصطلاح لیبرال دموکرات در رأس ایالات متحده امریکا و هم کشور های به اصطلاح اقتدار گرا در رأس چین و روسیه به سوی «کرشمه »های روسپی منشانه طالبانی با شوق و میل می نگرند، اقوام دگر برای آنها طرف معامله سرنوشت ساز نیستند! برای قدرت های خارجی ـ مهم نیست شرقی یا غربی ـ مشروعیت بخشیدن به رژیم طالبانی پشتونی و یا شبیه آن مهم است، که یکسو آن را عامل »ثبات «راهبردی می بیند و سوی دیگر آن را عامل »بی ثبانی « راهبردی. این را بلاگر های احساساتی و ناآگاه سیاسی پارسی گویان نمیدانند. هر روز در هر نسیم به یک سو خم می شوند. به عوض تشخیص منافع بزرگ قومی و تعریف دوست دشمن در درون، انتظار دارند که کدام خارجی به داد شان خواهد رسید و کی با کدام مقدار پول دوست خوب می شودو کی دوست بد می ماند.

در سیاست دوست خوب وجود ندارد، بلکه سیاست یعنی منافع! کسی که سیاسی می اندیشد و مدرن، باید داعیه قومی خویش را برنامه محور بسازد. سیاستگرانی که به عوض اتکا به نیروی مردمی، چشم به پول و حمایت خارجی دارند، در اصل همان دشنه های اند در دست پشتون ها، که دهه ها آن را بر پشت مردم خویش زیر نام افغانستانشمولی، وحدت ملی و سرزمینی، ضدیت با حق تعیین سرنوشت حتا فدرالیسم فرو برده و می برند.

برای این که اقوام پارسی زبان در جغرافیای باختریان به یک قدرت مبدل شوند، باید نخست به خانه خود متوجه شد، زیرا چالش ها خیلی زیاد اند. هرگاه ما جایگاه خویش را دریابیم آنگاه هم در بازی های ژیوپولتیکی منطقه ای و هم بازی های بزرگ فرامنطقه ای سوا از افغانها خواهیم رفت!/

مینویسند که با BW"با یک خوشه گل در وتساپ ظاهر میشود؛ اسم بوشرا جان از خاطری به این تفصیل ذکر شد که من پول حق الاشتراک محفل را که ۱۰۰.۰۰ دالر بود از طریق وینمو یا Venmoبه مخفف تنها BWفرستادم که به پاکستان رفت وسوخت ومقولهٔ مار پودینه بدش میآید دردهن غارش سَوزمیکند بیادم آورد. بوشرا جان، باشندهٔ سان دیاگو میباشد. گفت و شنود و نشست های زیاد از طریق ZOOMداشتند که بالاخره تصمیم جدی شد ومحل گردهمآیی در سان دیاگو تعیین گردید.

این گرد همآیی همصنفان مرا به یادروزهای انداخت که درسال ۱۹۸۹م بفکر تاسیس انجمن دوکتوران افغانی درامریکا افتادیم وباکمک همصنفان فارغ سال۱۹۶۴م یا۱۳۴۳ش چون پروفیسرداکتر قدرت الله مجددی، داکترهارون عظیم، داکترمعصومه کاظمی، داکترشریفه عمر، پوهانددا کتراحمد سمیع احمدزی، داکترعبدالظاهرخالقی، مرحوم داکترعبدالحکیم ضمیر، مرحوم داکترحسن شیرزی، مرحوم پروفیسرعبدالحمیدهادی، مرحوم داکترسید اسلام صدیقیان، داکترحمیرا بهسودی وداکتریارمحمد موفق به تاسیس انجمن گردیدیم. برای سیزده سال موفقانه به حیث رئیس انجمن با نشر By Lawیا اساسنامه، نشر ابن سینا، جنتری های سالانه، کارت های عید، کمک به مهاجرین در پاکستان، کمک های متعدد برای مهاجرین افغانستان در پاکستان و امریکا که لست آن دراز و در ابن سینا جلد هفتم شماره اول ماه دسمبر ۱۹۹۹م، ۲۹ اقلام کمک ها نشر شده است، خدمات وطندوستانه و بشری انجام داده ایم.

از روش بهی خواهانهٔ ما سوء استفاده هم صورت گرفته است که به خاطر آوردن آن گیج میشوم: استاد اکبر شیرزاد امام مسجد در فلاشنگ نیویارک به مااطلاع دادکه برادریک خانم افغان درپاکستان به مرض شدیدقلبی مصاب بوده تداوی وی بیست لک کلداربکاردارد اگرامکان داشته باشدازطریق انجمن دکتوران برای تداوی وی به امریکا اقدام شود. بلا تآمل، با تیم جراحی قلبی مشهوردنیا Denton Cooleyهمکلام شدم وی با یک لطف و مهربانی که توقع نداشتم حاضر به عملیات مجانی وی گردید. بنابر مکتوب ما و نوت داکتر کولی سفارت امریکا برایشان، با یک همراه، ویزه داد و به نیویارک آمدند و بدون اینکه به ما معلومات دهند از طرق میدیک اید عملیات وی را در نیویارک سر براه ساختند. در جریان قاچاق فرستادن او به کانادا بودند که خبر شدم و موضوع را درهفته نامهٔ وزین امید به نشررسانیدم. نه تنها این خانم ما و استاد شیرزاد رافریب داد بلکه راه تداوی مجانی مریضان قلبی را درآینده مانع شده اعتبارما را درمقابل چنین مؤسسات تخریب نموده نتوانستیم یک طفل دهساله رابرای تداوی درامریکابیاوریم؛ مفصدازین توضیحات اینست تا افغانستانی های پاکدل که میخواهند برای مردمان رنجبر وستم کشیدهٔ خود کمک کند بدانند که گرگان در لباس بره موجود اند...

بعدآ، نام انجمن به انجمن پروفیشنل های طبی افغان در امریکا تبدیل شد که مخفف آن AMPAAمیباشد. اکنون سال سی وسوم درپیش است؛ ما مسؤولیت خودرا باایجاد یک پلتفورم برای نسل آیندهٔ دوکتوران افغانستان در امریکا با زحمات بی شائبه و مصارف هنگفت به ارث گذاشتیم، اینکه تا چه اندازه به اهداف انجمن صادقانه به هموطنان خود در امریکا و افغانستان خدمت میکنند به خود شان میگذاریم؛ متصدی کنونی انجمن داکتر هوسی هشام متخصص امراض گوش وگلومیباشدکه بسیاراندیشمندانه بامساعی زیاد باوجودمسؤولیت فامیلی و وظیفوی بصورت فعال امورانجمن راپیش میبرد.

محفل سانديا‌گو، با برگردانی بسیار موفق محترم داکترامین شمال و تلاوت آیات چند از قرآن مجید آغاز یافت. قبل از شرکت درین گردهمآیی از آجندا پرسیده بودم، بمن گفته شد: با همصنفان و رفقایی که سالها ندیده ایم مجلس دایر میشود آجنده نداریم و بعد گفته شد: آجنده زیر مرور است ولی دیده شد که یک آجندای منظم داشتند. بجز پروفیسور مجددی و محترم داکتر ناصر اوریاخیل متخصص امراض داخله فارغ سال ۱۳۶۶ش از دانشکده طب کابل و متصدی دکتوران برای افغانستان که وقت زیادتر داده شد وقت دیگر سخنرانان جدآ کنترول میشد. متاسفم که نام های مکمل همه سخنران ها را بخاطر ندارم.

مجلس بعدازادای نمازشام باصمیمیت تام وشرکت تعدادکثیرخانمها وآغایان مسلکی وغیرمسلکی طبابت، باشندگان شهرزیبای سانديا‌گوشروع شد؛ اعضای کمیتهٔ برگزاری این تجدید دیداردوکتوران هریک خودرامعرفی نموده از تخصص وخدمات خود بسیارخلص یادآور شدند بجزداکتر افریدی که گفت من داکتر افریدی هستم و هم درسخنرانی بعدی شرکت نورزید. آنچه شنیدم مایهٔ افتخار من و جامعهٔ افغانستانی ها بوده نشان میدهد که افغانستان تاچه حد فرزندان با استعداد و والدین زحمتکش و ازخودگذر دارد.

عبدالله مجددی مناسس ، ورجینیا

بعد زندان باشاه امان الله خان

(نقل ازکتاب خاطرات حضرت محمدصادق مجددی)

روزچهارشنبه ششم ماه رجب ۱۳۴۷ هق شش روز میشود که بچه سقو با امان الله خان می جنگد وقصرارگ را محاصره کرده ومن امروزباداشتن سی و چهارسال عمر، شخص سه روزه هستم، واضحا امروز روز سهم حیات جدید خود را استقبال مینمایم. ساعت ده قبل ازظهرمحبئ ولئ محمدخان ناظرکار خانه اعلیحضرت که نسبت بفقراء مجددیه اخلاص فوق العاده مینماید به فقیرخانه آمده طلب ملاقات خصوصی رانمود، نامبرده رابه مهمانخانه خصوصی خواسته وملاقات نمودم اظهار نمودکه اعلیحضرت میخواهند باشما ملاقات کنندولی بواسطه حوادث ایام محبس گمان دارندکه شماازتشریف فرمائئ به ارگ امتناع مینمائید. من بحضور شان عرض کردم حضرتصاحب بامن مرحمت ومحبت خصوصی دارند اگراجازه باشدرفته وحضرتصاحب راباخود میآورم .اعلیحضرت فرمودند خوب است بروید ویک موتراز موترهای خاصه شاهی راهم باخود برده حضرتصاحب وآقای محمد یوسف جان پسرعم شان و سناء معصوم جان برادرزاده شانرا ازطرف من بگوئید به ارگ تشریف بیارند، اینک موتر حاضراست من آرزودارم مرا خجالت ننموده تشریف فرمای ارگ شاهی شوید، من برای ولی محمد خان گفتم من بحیث یکنفرفقیر چه جور از اوامر حکومت إباء کرده میتوانم من نسبت به شخص اعلیحضرت هیچ عداوت وبغض بخاطرندارم تنهامن دشمن سیاست اعلیحضرت بوده وهستم وازین رهگذر نمیخواستم بعدحوادث گذشته اعلیحضرت راملاقات کنم ولی هلاکت پرفلاکت وطن برمن مسؤلیات متعدده راحمل مینماید که یکی ازآنهااینست که بحضوراعلیحضرت امان الله خان(شخصی که مرا محبوس نمود و حضرت یگانه زمان مولاناعبدالرحمن راباسه نفررفقای من بقتل رساند وعایله و اولادم راتحت رقابت گرفت، حتی اشخاصیکه بامن آشنائی داشتند صرف به تهمت آشنائی من مدتی محبوس بودند) مشرف شوم هیچ عذری نخواهم.بعدچنددقیقه من وآقای محمدیوسف جان وسناء معصوم جان بمعیت ولی محمدخان روانه قصرشاهی شده بعد ازیکصدو سه روزدرقلعه ایکه بصفت محبوسی به تهمت بغی وفساددداخل شده بودم، امروز بصفت زعیم ملی ومحتاج الیه و محل رجاء پادشاه داخل همان قلعه میشوم . امروزهمگی ادای سلام واحترام را نموده وبرای تعظیم من به پای ایستاده شده دستهای مرا میبوسند (ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاءوالله ذو فضل العظیم) .

بااین حالت اعزازواکرام داخل دروازه قصرشاهی شده قدراست بحد دروازه غرفه وزیردربارازموتر فرودآمده داخل غرفه شدم درحجره مذکوره محمدولی خان وکیل اعلیحضرت وغلام صدیق خان وغلام صدیق خان سرمنشی ومحمد یعقوب خان وزیردرباربه انتظار ورودما نشسته بودند همینکه ازدر داخل شدیم همه ایشان برخاسته مصافحه ومعانقه نموده دستهای مرا بوسیده درصدر مجلس جای برای من خالی کردند. بعداحوالپرسی عادی محمدولی خان مرامخاطب نموده اظهارنمودکه امروزاعلیحضرت شمارا برای ملاقات طلب نموده اندوقبل ازآنکه بحضور اعلیحضرت مشرف می شوید امر نموده اند که در صفحه قرآن عظیم الشان یک عهدنامه بنویسید تاآینده بضد حکومت داخل اقدامات نشوید واینطور عهدنامه ازهرکدام محبوسین سیاسی که درملت نفوذ دارند بعد از رهائئ شان ا ایشان گرفته شده .درین وقت بطرف غلام صدیق خان ملتفت شده گفت قرآن شریف رابیاورید،من درینوقت یک هیجان فوق العاده در قلب ودماغ خودحس کردم وبشدت غلام صدیق خان رامخاطب نموده گفتم حاجت نیست قرآن عظیم الشانرا بیاورید ومن گاهی در صفحه قرآن همچه الفاظ را نمی نویسم، من در اوراق تحقیق ودرمکتوبیکه سه روزپیش بحضور اعلیحضرت نوشته ام درمواضع متعدده اینرا تکرارکرده ام که نسبت به حکومت اسلامی یک عقیده خراب ندارم، اگرحکوم حکومت یاخود اعلیحضرت به ان اعتراف من اطمینان خودرا حاصل کرده نمیتوانند، پس عهدی که درقرآن بنویسم هم همان نتیجه راخواهد داشت. غلام صدیق خان که اواز مراشنید واپس آمده بزبان نرم گفت این مسأله هیچ اهمیت ندارد چه میشودکه درقرآن چندسطربنویسید، گفتم ممکن نیست من باامان الله خان در صفحه قرآن عظیم الشان همچه عهدوپیمان بنویسم، اگراعلیحضرت به نوشته مکتوب من اعتماد نمیکند به این عهد وپیمان هم باید اعتماد نکند واگربرمن هنوز هم إطمینان ندارندکه حال راه محبس رامیشناسم ازهمینجا بطرف محبس میروم وتاوقتیکه اعلیحضرت برمن إعتمادنمایند درداخل همان حجره که محبوس بودم معتکف میشوم .

محمدولیخان مرامخاطب نموده گفت ممکن درذیل مکتوب خودکه سه روز پیش نوشته اید چندکلمه دیگرهم بنویسید که بیشترطرف اعتماد اعلیحضرت واقع شود. گفتم عیبی ندارد، درین وقت همان مکتوب مراحاضرکردند مکتوب راگرفته سراپا ملاحظه نموده درذیل آن این دو سطر راتحریرنمودم: من عهد میکنم که هیچگاه بدخواه اعلیحضرت پادشاه اسلام وحکومت اسلامیه نبوده وآینده هم ابدا نسبت به پادشاه اسلام وحکومت اسلامیه بدخواهی نمی نمایم . محمدولی خان مکتوب راگرفته مطالعه نمود یک نیم خندی نمود گفت چرانام اعلیحضرت را بقلم خود نوشته نکرده اید؟گفتم وکیل صاحب گمان میکنم شماهم درعقیدهٔ اعلیحضرت شک دارید ویقین شما به مسلمانی اعلیحضرت کامل نیست ؟ ولی محمدخان بیک لهجه دهشتناک پرسید این گمان را از کجا برمن می نمایید؟ گفتم ازفرموده خودشما، گفت چه طور؟ گفتم من نوشته ام نسبت به اعلیحضرت پادشاه اسلام بدخواهئ نداشته وندارم اگرشمایقین کامل برمسلمانی اعلیحضرت میداشتیداز من طالب تحریرنام اوشان نمی شدید چه این پرظاهراست که پادشاه اسلام درمملکت اسلامیه حاجت به تعریف شخصی ندارد. محمد ولی خان لحظه بفکررفته گفت چه میشوداسم اعلیحضرت راهم بنویسید؟ گفتم مکتوب رابدهید که بنویسم مکتوب را گرفته بالا وبعدکلمه پادشاه اسلام بخط باریک اسم (امان الله خان)رانوشته برای وکیل صاحب تقدیم کرده گفتم (امان الله خان) موصوف بصفت مسلمانی پادشاه اسلام دانسته میشود .معزی الیه مکتوب راگرفته برای محمد صدیق داده ونامبرده ازغرفه برآمده درگلخانه بحضوراعلیحضرت رفته مایان منتظرمراجعت او نشسته به صرف چای مشغول شدیم .

درداخل ارگ خیلی بی انتظامی وبی ثباتی معاینه میشود . قوای معنوی وزراء وصاحب منصبان قریبا به تحلیل رسیده وهمگی ازاینکه حکومت دوباره زمام را بکف خواهد گرفت ناامید هستند. بعدچند دقیقه پیام رسیدکه اعلیحضرت، حضرت صاحب ورفقاء شان رامی پذیرند. بامحمد ولی خان یکجا روانه شده وداخل قصرشاه گردیده در(حجره بلیارد) که اعلیحضرت یک گوشه آنرابرای دفترخود اختیار نموده بودند داخل شدیم، حینیکه داخل اطاق گردیدیم دیدم که اعلیحضرت با تلیفون بهمرای عبدالعزیزخان وزیرحربیه مشغول مفاهمه هستند. خوب یاددارم که این کلمات را برای وزیر حربیه میفرمود: من ازبرج ارگ میبینم که انقلابیون(حرام زاده ها) جباخانه را که درباغ بالااست دروازه آنرا شکستانده ولوازم حربی رابالای بهایم حمل نموده بطرف کوهدامن میبرند والبته هرصندوق فشنگ برایماخساره وبرای اوشان معاونت ومساعدت گفته میشود، آیا چه وقت قوای عسکری باغ بالارا اشغال میکندوچه وقت(دزد های پدرنعلت) راازآنجاهزیمت می دهید؟ از اوضاع اعلیحضرت واینکه فرمودند (بعد دوساعت)چنین فهمیده شد که وزیرحربیه بحضور اعلیحضرت اطمینان داده وعرض کرده که قوای عسکری قلعه نوبرجه رااشغال کرده وبعد دو ساعت باغ بالا وجبا خانه رااشغال می نمایند.

من ازین سوال وجواب خیلی متحیرشدم چه بطورمحقق دانستم همگی افراد وزراءبا اعلیحضرت منافقت مینمایند وحقیقت رادرین چنین فرصت که حیات مملکت وپادشاه درخطرهست میپوشند زیرامن قبل ازنیم ساعت که ازخارج ارگ به داخل ارک آمدم برایم احوال رسیدکه انقلابیون هنوزدربرج شهرآراء وکلوله پشته موجود هستندبلکه باغ مهمان خانه راکه اداره ولایت کابل درآن باغ است تهدید نموده وپیشقدمی مینمایند . بهمه حال اعلیحضرت ازمکالمه تلیفونی فارغ شده ودرچهره شان آثار اطمینان وبشاشت ظاهرگردیده واجازه دادند به حضورشان نزدیک شده ومصافحه بنمایم، من که بمقابل شان رسیدم خیلی به یک وضیعت سرد وخنک وغیرخاطرخواه دست خودرا درازکرده با من مصافحه نمودند، بعدازمن که اخوی محمدیوسف جان آقا بود اورا باچهره بشاش پذیرفته وبرپیشانی اوبوسه داده فرمودند برشخص شما هیچیک مسؤلیت ظاهرنگردید وچندوقتیکه درمحبس تحت مراقبت بودیداین سلب حریت شما را سیاست وقت اقتضاءکرده بود لذابرای شماإطمینان میدهم که قراراظهارات پسرعم شمابری الذمه هستید .بعد محمد یوسف جان ارجمندی سناءمعصوم جان بحضور شان پیش شده باارجمندی هم به بشاشت دست داده پیشانی اورا بوسه کرده فرمودند شماهم که درمسؤلیت عم خود شریک گنه نمیشوید چه صغر سن شما واینکه تابع اوامر عم خود بودید داخل مسؤلیت نمیباشیدشماهم قراراظهارات عم شماواظهارات خودشماو حسب تحقیقات حکومت بری الذمه هستید. بعد اینطور احوال پرسی اجازه دادندکه هرکدام ما به کرسی خود نشستیم . بعد آرام گرفتن رو به طرف محمدولی خان نموده فرمودند(ایا با حضرت محمدصادق مفاهمه نموده ایدوایشان درین فرصت چه جورمساعدت رابرای حکومت بذمه خودگرفته اند؟) محمدولی خان که بامن همچه مفاهمه ای نکرده بودساکت شد. من اعلیحضرت را مخاطب کرده عرض کردم : من درین فرصت هیچیک مساعدت ومعاونت را باحکومت تعهدکرده نمی توانم .اعلیحضرت گفت چرا؟ وچه سبب است که شما ازمعاونت حکومت انکار مینمائید ؟ من: پیش از سه ماه وشانزده روزدرحالیکه که شما ازمن اظهارات میگرفتید خرابی احوال مملکت ومضارسیاست حگومت رابحضور اعلیحضرت مفصل عرض کرده واضحا اظهارنمودم که سیاست حاضرهٔ حکومت موجب انقلاب ملت وشورش عمومی میشود ودرین بیانیه جناب مولانا شهیدهم بامن متفق بودند، متأسفانه اعلیحضرت گوش به معروضات ما نداده وعرض اینکه درصحت وسقم معروضات ماتفکرننموده افکاریغرضانه مارا بسمع نه شنیدند و جناب مولانا عبدالرحمن خان مرحوم راکه درعلم وتقوی وفکروتدبیروشجاعت یگانه زمان بودندبقتل رسانیدندوبرآتش زیرخاکسترخون شهداءنامور نفت ریختانده باعث اشتعال این نارسوزان گردیدند، حال که کاراز کارگذشته وسرتاسرمملکت به یک هیجان وشورش فوق التصور مبتلا شده من چه جورمیتوانم باحکومت مساعدت کنم یامساعدت حکومت را متعهد شوم؟صراحتاعرض میکنم حکومت درحالت إحتضاراست ودرین حالت دوا ودعا نافع مریض ودافع قضاءو قدر نمیشود .اعلیحضرت گفت خیلی خوب وبه یک حالت مأیوسانه این کلمات مرااستماع نموده وفرمودپس شمادرین فرصت چه میخواهید بکنید؟

نصیراحمد رازی سدنی ، آسترالیا

داستان ادهم و چگونگی ازدواج او

گویند پدرابراهیم روزی ازمیان باغهای بخارا میگذشت، خواست دریکی از جوی هاوضو بسازد. سیبی برآب نمایان گردید، باخودگفت این که اهمیتی نداردوسیب راگرفت وخورد. بعد دردلش وسواسی پدیدآمد وعزم کردصاحب سیب راپیداکرده ازاوحلالی بطلبد. درباغ را زد کنیزکی درآمد، گفت صاحب منزل رابگو بیاید دم در، کنیزک گفت صاحب منزل زنی است ونمی تواند اینجا بیاید، گفت پس اجازه بگیر که من پیش اوبروم. چون ادهم پیش او رفت حکایت سیب رابازگفت وحلالی طلبید. زن پاسخ دادکه این باغ نصفش ازآن من است ونصف دیگر ازآن پادشاه می باشد، من سهم خودرا بحل کردم. درآن هنگام پادشاه در بلخ بود واز بخارا تابلخ ده روز راه است. ادهم این فاصله را طی کرد وپادشاه را درموکب وی دید ورازخودبا اوبگفت. پادشاه بفرمودتافرداپیش او بازآید. این پادشاه رادختری بودبغایت زیباوصاحب جمال که شاه زادگان بسیارخواستگارش بودند ولی دخترنمی پذیرفت ومیخواست بامردی زاهد وصالح ازدواج کند. پادشاه حکایت ادهم بادختر باز گفت وبیفزودکه من متقی تروخداترس ازاین مرد ندیده ام که از بخارا تابلخ برای یک نیمهٔ سیب راه آمده است. دخترمایل شدکه به ادهم شوهرکند وفرداکه ادهم نزد پادشاه آمد، پادشاه گفت ترا بحل نمیکنم مگراینکه بادخترمن ازدواج کنی. ادهم نخست به سختی امتناع نمودولی عاقبت تن در داد. شب زفاف که در وثاق دختردرآمد عروس رادید زیورکرده وخانه با بساطهای گوناگون آراسته، خود رابه کناری کشید وتابامداد به نمازپرداخت. هفت شب بدین سان بسرآورد وآنگاه کس نزدپادشاه فرستادکه اورابحل کند. پادشاه گفت تاموافقه رخ ندهد حلالت نمیکنم. ادهم بناچاربادختر نزدیکی کرد. پس برخاست وغسل کرد وبه نماز پرداخت ودرآن میان بانگی زدوبرمصلای خودفروافتادوچون برسرش رفتند جان تسلیم کرده بود. ابراهیم از این دختربزاد وچون جدش فرزند ذکورنداشت پس ازمرگ وی به سلطنت رسید. این بود داستان ابراهیم ادهم وماجرای دست کشیدن او از پادشاهی مشهور است . برسرخاک ابراهیم ادهم زاویه ای نیکوساخته اندکه برکهٔ آبی دارد. دراین زاویه برای صادر و وارد طعام میدهند. خادم آن ابراهیم جُمحی ازبزرگان اولیا است. شبهای نیمهٔ شعبان ازکلیه اقطار شام مردم به زیارت قبرابراهیم می آیند وسه روزدرآنجا می مانند. دراین روزهابازار بزرگی دربیرون شهر تشکیل می شودکه همه چیز درآن می فروشند. درویشان اهل تجرّد ازهمه آفاق برای این روزها به آنجا می شتابند، هریک از زایران شمعی به خادم زاویه میدهدو بدین ترتیب خروارها شمع گرد می آید. بیشترمردم این سواحل از فرقهٔ نُص□□یریه هستندکه معتقدبه الوهیت علی بن ابی طالب میباشند. آنان نمّازنمی گزارند وشرط طهارت بجای نمی آورند وروزه نمی گیرند. الملک الظاهر آنان را مجبورکردکه دردهات خودمساجدی بسازند لیکن این مسجدها دور ازآبادی ساخته شده است وکسی درآن نمی رود، واز تعمیرآن خودداری می کنند، حتی گوسپندان وچارپایان خودرا درآن جا می دهند وچه بساکه شخص غریبی درآن بلاد می رود و در مسجد بانگ نماز برمی دارد، مردم آنجا برآشفته می گویند: »عرعر نکن علف توهم می رسد. «عدهٔ این جماعت زیاد است. (سفرنامهٔ ابن بطوطه، جلد اول) /

****

گفتم من به مسجد رفته ودروازه رابروئ خودبسته بحضورإلهی جلّ شأنه التجاءنموده ازاوتعالی وتقدس فرونشاندن این آتشخانه بربادکن را میخواهم ورجاءمیکنم این جنگ خانگی رابه قدرت کامله خودبه صلح مبدل کند. اعلیحضرت گفت درصورتی که مساعدت نمیکنید من هم شمارامجبوربه مساعدت نمی نمایم .

بهرتقدیربعدیک مدتی من ورفقایم اجازه خواسته وازاطاق بیرون شده همینکه ازدروازه بیرون میشدیم دیدم (کبراجان) همشیره امان الله خان بالباس اوروپائی وموهای کوتاه مانند ممثله هاکه در اوروپا ارتیست میگویندازدروازه یکی از اطاقها بیرون شده وبه دیگری داخل شد. حینیکه بحد پله های زینه رسیدیم (محمودبیگ طرزی دشمن نمره اول افغانستان)پرده رابلند نموده که ماخارج شویم ودرعین زمان بطرف من نزدیک شده به لهجه متملقانه تعظیم کرده گفت ملکه ثریا بحضورشما تعظیم میرساند ومیگویندکه اولاد های من همه وقته بحضور(شمس المشایخ صاحب) وشمابرای رقعه ودعاء حاضر شده وهمگی ارادتمند خاندان شما هستند. من گفتم آری همچنین بود گفت بلکه هست، گفتم ممکن باردوم ارادتمند شوند ازطرف من به حضور ملکه احترام برسانید .

وقتیکه به فقیرخانه آمدم دیدم که عایلات اکثرمأمورین وهمشیره عینی امان الله خان زوجه عالیقدروالی علی احمدخان به خانقاه آمده والتجاء میکندکه در خانقاه پناهگزین باشند، من اکثریه آنهارا تسلی داده وبرای شان فهمانیدم نه هنوزحالت حکومت واعلیحضرت به ایندرجه نرسیده که شورشیان کابل را تصرف نمایند- من سه روزاست از محبس رهاشده ودیروز ازطرف وکیل اعلیحضرت برای من خبر رسید بایدکسی را نزدخود نگذارم لذا امید میکنم که شماهمگی بخانه های خودرفته به اطمینان مشغول کار خود باشید، اکریک حالت خطرناک حادث

(دنباله درص۷)

حکیم ناصرخسرو بلخی حجّت خراسان

بخش۱٤ افاضات جناب داکترسیدمخدوم رهین دربارهٔ حکیم

حکیم ناصرخسرو و دیگر بزرگان اسماعیلی به تأویل و رمزبودن آیات قرآنی اعتقاد داشتند :

از توبه و ازگناه آدم تو هیچ ندانی ای برادر

او قول مسیح را که گفت «:نزد پدرم می روم »نیز با تأویل آن می پذیرد :

قول مسیح آن که گفت زی پدرخویش
می روم ، این رمز بود نزد افاضل
عاقل داند که اوچه گفت، ولیکن
رهبان گمراه گشت وهرقل جاهل

هرقل لقب امپراتور روم که مانندکلمهٔ قیصر بکار می رفت وآن ازکلمهٔ هیراکلیوس امپراتور اتخاذ شده و دراین جا مراد، رهبرمردم مسیحی است.

ناصرخسرو درتشبیهات خود ونیز درسایرموارد ازشخصیت ها ورجال گوناگون، چه مربوط به عهد کهن و چه در دورهٔ اسلامی یاد کرده است:

چونسرین بخندد، شودچشم گل به خون سرخ چون چشم اسفندیار

اسفندیار پور گشتاسب شاه بلخی بود. درزمان همین پادشاه بودکه زردشت پیامبر ظهورکرد. اسفندیار نظرکردهٔ زردشت پیامبر بود که سلاح بر تنش کارنمی کرد. او پس از فتوحات بسیار از پدرخواست تا جانشین او شود. گشتاسب شاه که نمی خواست دل ازپادشاهی بردارد، به اوگفت که یک خدمت دیگر باقی است که باید به پایان برسانی وآن این است که به زابلستان بروی و رستم دستان را که مدتی است سربه ما فرونیاورده، دست بسته نزدمن آوری. اسفندیار به فرمان پدر راهی زابلستان شد ودر کرانهٔ رود هیرمند با رستم زابلی دیدارکرد. رستم به اوگفت هرچه بخواهی ازمال دنیا تقدیم توخواهم کرد وبعد با تویکجا به دیدار شهریار خواهم رفت . ولی اسفندیار تاکید بر بستن دست رستم داشت واینجا بود که رستم با خشم به او گفت:

کی گوید برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست چرخ بلند
که گر چرخ گوید مراکاین نیوش به گرز گرانش بمالم دو گوش

سرانجام کاربه پیکار کشید و تن رستم با تیرهای اسفندیار ، سوراخ سوراخ شد. شبانگاه بود و هردو ازصحنهٔ پیکار برگشتند واسفندیار که برپیروزی خود اطمینان داشت، به رستم گفت :

یک امشب به جان دادمت زینهار به ایوان رسی، کام کژی مخار

رستم با تن خونین گام برمی داشت و اسفندیار او رامی دید و باخود می گفت که رستم تا به کاخ خویش برسد، جان خواهد داد .

برانم که چون او به ایوان رسد روانش ز ایوان به کیوان رسد

درآن شب رستم با زال پدرش سخن گفت و از اسفندیار شکوه کرد که به هیچ قیمتی راضی به صلح نیست . به اوگفتم که همه گنج های زابلستان وکابلستان را نثارش می کنم، به او گفتم که :

هزارت کنیزک دهم خلّخی که زیبای تاج اند بافرخی

او نمی پذیرد و اصرار بربستن دست های من دارد. زال ناچار متوسل به سیمرغ شد و آن مرغ حکیم ودانا پاسخ داد که مرگ اسفندیار درچشم اوست، آن هم با پرسیمرغ . آنگاه پری ازخویش به زال که چون فرزند او بود سپرد وراهش راگرفت و رفت .

روز دیگر درآوردگاه (میدان جنگ)، باز رستم کوشید که اسفندیار رابه صلح فراخواند واو نپذیرفت، با غرورشاهزادگی ونیروی تن .

آنگاه رستم سر به سوی آسمان بلندکرد و گفت :

تو دانی به بیداد کوشد همی به من جنگ و مردی فروشد همی
به باد افرهٔ این گناهم مگیر تویی آفرینندهٔ ماه و تیر

بادافراه= بادافره یعنی جزا ، کیفر گناه .

آنگاه پرسیمرغ را در چلهٔ کمان گذاشت وچشم اسفندیار رانشانه گرفت. رسیدن تیر به چشم او همان و افتادنش از پا همان وچون این خبربه زال پیر پدر رستم رسید :

به رستم چنین گفت زال، ای پسر ترا بیش گریم به درد جگر
که هرکس که اوخون اسفندیار بریزد، ورا بشکرد روزگار

برای آن که اسفندیار نظرکردهٔ زردشت پیامبر بود.

از این جاست که حکیم ناصرخسرو، روی گل را به چشم خونین اسفندیار تشبیه می کند .

چون روی منیژه شد گل سوری سوسن به مثل چو خنجر بیژن

گل سوری یعنی گل سرخ . بیژن از پهلوانان نامدار شاهنامه درعصرکهن است. او با گرگین میلاد که پهلوان دیگری است، درنزدیکی مرز توران به شکار رفته بود. گرگین ازروی بدخواهی به بیژن گفت درهمین نزدیکی در خاک توران دختران و زنان زیباروی بزم به پا می کنند و بیژن را تشویق به رفتن کرد.

بیژن به بیشهٔ زیبایی رسید که آواز بزم و سرود از آن به گوش می رسید، نزدیک رفت و دید که دختری سخت زیبا و دلبربا برتخت نشسته :

بهشتی بُد آراسته پرنگار چو خورشید تابان به خرم بهار

ندیمان و کنیزان زیباروی درکنار اویند. بیژن غرق آن زیبایی، دل به دختر باخت. ازقضا چشم دختر نیز به مردی پهلوان و زیباروی که از دوربه اونگاه می کرد افتاد. کسانی رافرستاد تا اورا بیارند. باحضور بیژن درکنار دختر بزم پرشکوهی به پا شد. دخترخودش رابه اومعرفی کرد :

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده تنم آفتاب

منیژه که سخت دلباختهٔ او شده بود، درآن بزم به ندیمه گان خویش نهانی دستور داد که در جام شراب بیژن شیرهٔ بنگ بیندازند. بیژن بیهوش را به فرمان او به قصرافراسیاب که منیژه در بخشی ازآن می زیست، انتقال دادند.

بیژن درآن جا بود که دربانان قصر بر رفت وآمد ها شک آوردند و راز فاش گردید و افراسیاب خشمگین، به گرسیوز برادرش دستور داد تا برود و سر بیژن ومنیژه هردو را از تن جدا کند :

نبینی کزین بیخرد دخترم چه رسوایی آمد به پیران سرم

پیران ویسه که مردخردمند و ازبزرگترین رجال دربار افراسیاب بود، مشوره داد که آنان رانباید کشت و بیژن را باید درسیاهچال زندانی کرد. افراسیاب نظراو را پسندید و منیژه را نیز ازکاخ سلطنتی با همان جامهٔ که به تن داشت بیرون راند. ازآن پس منیژه از طریق گدایی و به دست آوردن لقمه نانی و افگندن آن به سیاهچال بیژن روزگار را سپری کرد. تاجهان پهلوان رستم زابلی که درهمه قضایای دشوار مشکل را از راه برمی داشت، باجامهٔ بازرگانی به توران رفت و بیژن را ازآن چاه وحشتناک بیرون آورده به کشور برگردانید .

تشبیه گل به روی لیلی :

چون روی لیلی است گل وپیشش سرو نوان چوقامت مجنون است

نوان به معنی خمیده .

قیس ابن ملوح عامری شاعری بود درعرب که درعشق لیلی، دختر سعد یا سعید عامری، چنان سرگشته شدکه سر به کوه وبیابان کشید ودر پایان کار در سنگلاخی از بیابان با درد و ناکامی جان به جان آفرین داد . اهل ذوق آورده اند که او را یافتند که به عشق چشمان لیلی، آهوبره یی را درآغوش داشت و جان داده بود . داستان این عشق و دلدادگی در ادب عرب جز ازباب تمثل و ایراد جملاتی درباب این عشق نافرجام چیزی نیست و این نبوغ شاعران بزرگ زبان پارسی دری چون نظامی و جامی ودیگران بود که آن دختر «سیه فام باریک اندام »بیابانی رابر اریکهٔ عشق و وفا و زیبایی نشاند و جوان دلباخته یی ازآن قبیله را، مجنونی ساخت برتخت عرفان و فنا و اوج پیروزمندی عشق تکیه داد وبه هر دو جاودانگی بخشید .

ناصرخسرو از سدوم یاد می کند، ازآن قاضی گمراه که مردمان را به گمراهی کشانید :

آن روز هیچ حکم نباشد مگر به عدل
ایزد سدوم را نسپرده است حاکمی

سدوم نام شهری ازشهرهای لوط پیامبربود که ویرانهٔ آن در دریاچهٔ مدیترانه کشف شده است . در ادبیات اسلامی سدوم نام قاضی آن شهراست و گویند که او فتواهای ظالمانه صادرمی کرد، چنانکه فتوا به لواطت داد و فتاوای ستمگرانهٔ دیگر او و ازاین جااست که در ادب عرب مثل شده است که اجور من سدوم، یعنی ستم پیشه تر ازسدوم . کلمهٔ سدومی (sodomy)در انگلیسی به معنی لواطت ازکلمهٔ سدوم آمده است.

بود داوری مان چو حکم سدوم همانا شندیستی آن حکم شوم ؟

گنه کرددربلخ آهنگری بزد قهرمان گردن دیگری (یوسف زلیخای هروی) قهرمان دراین جا به معنی جلاد .

اشارهٔ حکیم ناصرخسروبه شعراهوازی، ابونواس حسن ابن هانی شاعر لهوپسند و بزمی عرب است، که درشعرش تاثیرات بسیاری از زبان وادب پارسی برداشته بود.

نازت به طریق علم دین باید نازش چه کنی به شعر اهوازی

ابونواس شاعر بزرگ عصرعباسی و معاصر مأمون الرشید بود. درقدرت توصیف شعری او آورده اندکه مأمون سخت دلبستهٔ دختری بود درحرم او که روی خوش به مأمون نشان نمی داد. شبانگاهی مأمون در چمن وباغ قصر با شکوهش قدم می زد ودر زیرنور ماهتاب آن دختر رادیدکه نیمه مست بر روی چمن خوابیده بود، مأمون فرصت راغنیمت دانست وبه اودست برد. دختر گفت: یا امیرالمؤمنین امشب دست ازمن بدار، فردا خودم نزدتوخواهم آمد . فردای آن روز هرچه مأمون انتظارکشید خبری ازدخترنشد. نامه یی نوشت به دخترکه تو دیشب وعده کردی که امروز میآیی. دختردرجوابش نوشت: حدیث اللیل یمحوه النهارُ سخن شب راروشنایی روز رانابود می کند !

نامهٔ دوستانه و محبّانه

دوست محترم آقای کوشان، درآخرین شمارهٔ اخبارامید ابیات زیر راکه از صائب تبریزی است، به نشرسپرده وآنرا به حالت صحی خود نسبت داده بودید، توجهٔ مرا جلب نموده و باعث تأثر وتأسف من شد .

ازجوانی خارخاری دربساطم ماند و بس
بوتهٔ خاری ازآن گلشن به دست آمدمرا
از عصا در عهدپیری کم نشد گمراهیم
پای دیگر بهر لغزیدن به دست آمد مرا

بیادم آمدکه شماسالهای بی شمار، قبل ازاینکه وسایل جدیدامروزی رادر دسترس داشته باشیم، برای کسب اخبار واحوال نابسامان وطن ساعتها وروزها پای تلفون نشسته وشبها رابخاطر تفاوت وقت میان افغانستان وامریکاو مطالعه، ویرایش وتایپ مقالات رسیده،به اصطلاح زنده صبح میکردید تاخبری بدست آورده وآنرا ازطریق اخبارامید بگوش آوارگان ما برسانید.

امروزکه بافشردن یک دکمه درسلفون یاتلویزیون بدون کوچکترین انتظار اخباروطن باتصاویرآن مقابل چشمان ما ظاهرمیگردد، دیگرظاهراً به شما احتیاجی نیست و با کمال تأسف زحمات شمارا کاملاً ازیادبرده و شما را به کمک عصای تان تنهاگذاشته ایم !

درحالیکه اشتراک شش ماهه یاسالانهٔ اخبارامید ازیک دالردرروز بیشتر تجاوز نمی کند ودرمقابل زحمات شماقطرهٔ در دریاشمرده خواهدشد. اما برای آقای کوشان که از شش ماه به اینطرف به کسرستون فقرات دچارشده، لااقل فاصلهٔ میان خانه وچاپخانه راکوتاهترساخته وتوان کرایهٔ تکسی رابرایش میسرمی سازد.

عزیزم ثمیله جان ! لطفاً بااین پول یکدسته گل خریده تحفهٔ عیادت گویا ازجانب من، درکنارآقای کوشان بگذارید. باسپاس

ماری خلیلی ناصری

****

مأمون را این مصراع خوش آمد وسه تن از شاعران بزرگ را که یکی آنان ابونواس بود، به حضورخواست تا به استقبال ازاین مصراع بسرایند . هرسه سرودند، مأمون به دوتن از آنان به هریک دوهزار دینار جایزه داد و فرمود که سرازتن ابونواس بردارند ! ابونواس گفت: یا امیرالمؤمنین چرا ؟ گفت: چون تو حتماً شب دوشین درباغ این قصربودی درعقب یکی از درختان که آن صحنه رابه چشم دیدی وبه شعر درآوردی . گفت: یاامیر المؤمنین به خدا قسم که من درآن ساعت درخانه ام خوابیده بودم . مأمون فرمان داد تا ده هزار دینار به او بپردازند که چنین صحنه آرایی کرده بود. و اشاره دارد به دانیال علیه السلام وگفتار او :

خانه خالی بهتر از پرگرگ و شیر دانیال این کرد بر دانا یله

دانیال ازمهمترین پیامبران بنی اسرائیل بودکه هنگام فتح اورشلیم به دست بُخت النصر درنوجوانی اسیرشد و او رابه بابل آوردند. گویندکه بخت النصر با آگاهی از دانش دانیال اورا گرامی داشت . و نیزگفته اندکه هنگام استیلای کوروش بر بین اللنهرین او راو دیگر یهودیان اسیر را ازبند رها کرد.

چندچو چنگ ازتوبنالید دعد تاش بخوردی به فراق رباب

دعد ازعاشقان عرب و رباب از معشوقگان مشهور عرب بود، که درخراسان قصهٔ عشق آن دو تن ودیگر عاشقان عرب رامی خواندند ومی سرودند.

کسی راخوردن یا دل کسی را خوردن امروزهم درزبان پارسی دری افغانستان رایج است چنانکه می گویند: از بس گپ زدی، دلم را خوردی، یا ازبس شکایت کردی، ما را خوردی .

یا اشاره به ابوتراب :

جان و دل حجت تو مر ترا باد نثار قدم ای بوتراب

بوتراب، کنیت حضرت علی ابن ابوطالب بود وآن چنان بودکه روزی پیامبربه خانهٔ فاطمه دخترش رفت وپرسیدکه پسر عمت کجاست ؟ گفت:برمن خشم گرفت وازخانه به مسجد رفت . پیامبربه مسجدرفت وعلی را(رض)دیدکه درخواب است وخاک بر جامهٔ اونشسته. گفت:برخیز یاابوتراب، وخاک راازجامه اش سترد .

قیمت هرکس به قدر علم اوست
این سخن گفته ست امیرالمؤمنین

مراد از امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب است.

در تشبیه ابر غُران به دوتن ازشجاعان عرب :

گاهی هژبر وار برون آیدبا خشم عمرو و با شغب عنتر

عمرو ابن عبدود ازشجاعان عرب و ازدشمنان سرسخت اسلام که درجنگ خندق به دست حضرت علی ابن ابوطالب کشته شد. عنتر یا عنتره ازشاعران سبعهٔ معلقه(هفت قصیده یی که درجاهلیت عرب بردیوارکعبه می آویخت.) عنتر از دلاوران و شجاعان عرب در دورجاهلی بود .(دنباله درصفحهٔ هشت)

انجنیرعبدالصبور فروزان نیوجرسی

سرگذشت ابراهیم پیامبر (ع)

(به ادامهٔ گذشته) : کشتن آن مردیگناه ورهایی آن جانی جنایتکار که نمرود پادشاه آنراقدرت حیات وممات دراختیار خودمیدانست، برای ابراهیم(ع)چیزی جزبیعدالتی وبی مروتی نبود. ابراهیم در تفکرافتید وآهسته باخودگفت: پروردگارا، به من بنماکه توچطورمرده رازنده میسازی. ندا آمدکه یاابراهیم مگربه این ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: استغفرالله، خدایامن به قدرت وجبروت توایمان مطلق دارم، مگراین خواهش برای تسکین خاطرم است. خداوندمتعال پیام فرستاد: یاابراهیم، چهارپرنده ازچهارجنس رابگیر، مدتی به آنها آب ودانه ده وباآنهاشفقت کن تاباتو خو گیرند. ابراهیم ع کبوتری، خروسی، زاغی وطاووسی رابرای مدتهانگهداری وپاسبانی کردوبه آنهادانه و آب داد وخدمتگزاری نمود. پرندگان به او خوگرفتندوشفیق شدند تاجاییکه هرجا ابراهیم میرفت آنهادنبالش میکردند.

خداوند فرمان داد: یاابراهیم پرنده هارا بکُش وبدن شان راپارچه پارچه کرده باهم بیامیز وآن مخلوط راچهار قسمت کن وهرقسمتی رابرچهارکوهی ازهم دورافتاده بگذار! ابراهیم آنچه هدایت بود، همان کردومنتظرفرمان ماند. خداوندفرمان داد:یا ابراهیم پرنده هارا به نام نزدخود بخواه، و اوهریک پرنده رابانامی که برایشان گزیده بود صداکرد، هنوز انعکاس صدای وی برنگشته بودکه پارچه های وجودهرپرنده جداجدا به پروازشد ودرفضا اعضای بدن آنها باهم یکجاشده وپرنده ها زنده شدندوهرکدام پرپرزنان وشتابان پیش ابراهیم(ع) نشستند. براهیم به سجده افتید وثنا وصفت خداوندیکتا کردکه: ای پروردگارمن، به تحقیق که توبر همه چیزقادری، همه درقدرت توست وبرحال همه دانا وآگاهی، تویی که زنده میسازی وتویی که می میرانی .

دربابل رستم بودکه دریکی ازروزهای سال همه شهروندان به بیرون شهربرای خوشگذرانی عنعنوی میرفتند وقراربودکه همه مرد و زن وطفل وپیر وبرنا در آن شرکت کنند. درآنروز شهربابل ازسکنه خالی میشد، همهٔ مردم آنچه ضرورت بود باخودگرفتند وجوقه جوقه ازشهربیرون میشدند، آذر، ساره و لوط هم مانندیگران حرکت کردند، ولی ابراهیم ع نرفت. ساره ازاوتقاضا کردتابامردم برود که آنجاخوشی وخوشگذرانی هاست، جمع وجوشست، مردمست وهیاهویست وشادی، مگرابراهیم گفت:ساره ناراحتیی دروجودم احساس میکنم، بهتراست همینجاباشم. ساره گفت یارسول خدامگرتو تنهادر اینجاچه میکنی، بیاباما برو، اگرحالت خوب نیست من از توتیمارداری میکنم، اگردرینجاتنهاباشی خاطرم ازطرف تونا‌راحت میباشد، بیاباهمه یکجا برویم. ابراهیم ع گفت ساره نگران مباش، امروزبرایم بهتراست همینجاوتنهاباشم.

مردم باغلغله وهیاهوی وشادی ازشهربیرون رفتند وابراهیم ماندوشهربابل. نیمه های روزابراهیم ازخانه بیرون شد، شهرخاموش بود آفتاب میدرخشیدونور افشانی میکرد، پرندگان باخاطرآرام ازلب بامی به لب بامی خیزوجست میزدند وسگان ولگرد بدون دغدغه ودلهره آرام وفارغ ازترس وهراس اذیت پسربچه های شوخ، درکنج وکنارشهر و زیرسایهٔ درختان لمیده بودند.

پیامبربه آهستگی قدم برمیداشت، به آفتاب وگرمی اش فکرمیکرد، به درختان خرمای شیرین شان، به کبودی آسمان وبه زیبایی طبیعت می اندیشیدکه همه از قدرت ومرحمت خداوند یکتا حکایه میکردند. اوبه عظمت وجلال پروردگار عالمیان اندیشیدکه همه ازقدرت ومرحمتش حکایه داشتند. قلبش تسبیح میگفت وزبانش به ذکرخداوند بود. فضل وکرم خداوندبالایش میبارید وفرشتگان وملائک خلیل خدارا تمجید وتکریم مینمودند. او ازخیابان های شهرکه خالی وخموش بودند ازمرزعه های سبز وجویبارهاکه همه قدوم مبارکش راخیرمقدم میگفتند عبورکرد وراه معبد زیکرات را پیش گرفت. خادمان معبد ازفرط خوشی رفتن به میله گاه فراموش کردندکه درب معبد را قفل زنند. پیامبر وقتی به درب معبد رسیدآنرا باز یافت، درحالیکه ثناوصفت خداوندلایزال رامیکرد وشاکربود، درب راآهسته بازکرد وداخل شد. اصنام و بتان خوردوبزرگ باقواره های گوناگون درسراسرمعبد جابجاشده بودند، خوردنیهاونوشیدنیهای فراوان پیش روی شان بعنوان نذرانه گذاشته بودند. ابراهیم(ع) به بتان نگاه کردوصدا زد: چرانمی خورید وچرانمی نوشید، چرا شما رابه خدایی گرفته وپرستش می کنند؟ مگر نمی دانندکه همه از سنگ و چویید، نه دیده ونه شنیده ونه حرف زده می توانید؟

پیامبر که آوازش درفضای بتکده پژواک داشت ومغموم به این بودکه چرا قومش وپدرش خدای حقیقی راگذاشته، سنگ وچوب را پرستش می کنند ، در حالی که سوزی در سینه داشت فریاد برآورد : ای باریتعالی! ای پروردگارآدم و عالم مراوفرزندان مرا ازپرستش اصنام محفوظ بدار، ای پروردگارمن این بتان تعدادکثیری ازبندگانت راگمراه کرده اند، ای خدای قادروتوانا من به هراندازهٔ به این قوم می گویم که ازپرستش این بتان حذرنمایید وتراکه خالق آنهاستی، تراکه رازق آنهاستی، تراکه مرگ وزندگی آنها درقدرت توست پرستش نمایند، به حرفهایم اعتنا نمی کنند، همه سرکش وعصیانگرشده اند.

ای باری تعالی امروز مرانصرت بفرما تااین بتان راتوته وپارچه نمایم تاآنهابدانندکه حقیقتاً اینها خدانیستند وحتی توانایی دفاع ازخود راندارند. ای پروردگارمن هرآنکه مراپیروی کرد ازمن شمارش، هرکی فرمان نبرد وعصیان کرد، به یقین که توخود بخشاینده ومهربانی.

ابراهیم(ع) تبرچهٔ راکه باخود داشت ازکمر کشیدوبر فرق بتان یکایک چنان کوبیدکه همه توته وپارچه شدند، دست وپا وکلهٔ آنهاشکسته وریخته در سراسرمعبد افتیده بودند. درمعبد بتی بودکه ازهمه بزرگتر وجسیم تروابراهیم آنرا نشکست وتبرچه رابدست او آویخت تا وانمودگردد که گویا اوبه خشم آمده واین خرابی راکرده است ! پیامبر درب معبد رابست وراهی منزلش شدو شکرخداوند رانمودکه اورا درآن ماموریت یاری فرموده است.

فردای آنروزمردم ازمیله گاه برگشتندووقت آن بودتابه بتکده روند واز خدایان احوال گیرند وشکرانه و نذرانهٔ آنهارا اداسازند. وقتی درب بتخانه را بازکردند، به صحنهٔ هولناکی روبروشدند، خدایان همه توته وپارچه وشکسته وریخته بودند، و هنوز گردی که از ضربت تبرچهٔ پیامبر تولیدشده بود، در فضای معبد مشاهده می شد . تنهابت کلان باتنهٔ جسیمش تبرچه به دست درمیان توته های شکسته و از هم پاشیدهٔ بتان دیگر قد راست ایستاد بود.

همه بهت زده شده ودرعقل وفکرشان نمی گنجیدکه بتانی راکه خدامیخواندند وسالیان دراز آنها راپرستیده بودند، این چنین بربادشده ببینند. شیون وگریه هاسردادندوخاک بر سروصورت خویش پاشیدند وخبرآن دراندک مدتی درسراسربابل ونواحی همجواردهن به دهن، سینه به سینه انتقال یافت وموجی ازمردم ازاطراف و اکناف شهروشهرهای مجاور درمعبدکبیر زیکرات سرازیرشد. هرکس در تلاش بودتابچشم سر ببینندکه چسان آن بتانی راکه پرستش میکردند، بحالت زار وناتوانی توته وپارچه شده وبه زمین افتیده اند!

جمعیت بزرگی ازبت پرستان دراطراف معبدتشکیل شده وهیاهو وشیون و گریه هااز هرکنارمعبد شنیده میشدومردم خاک برسرپاشیده وبه سر و صورت خود میزدند. فضاطوری بودکه گویی بابل درماتم بزرگی نشسته، بگومگو در آن بودکه این عمل ناسزا کارکیست واین دشمنی ازچه سینهٔ برخاسته؟ آنهایی که عقل وفراستی کمترداشتند بت کلان رامقصرشمرده وپذیرفته بودند که اینکارحاصل خشم اوست وهمه به تبرچهٔ که دردست آن آویخته بود مینگریستند. خادمان معبدکه خود درماتم بودند ودرملامتی که چرا فراموش نمایندودرب بتخانه راقفل نزنند. همه انگشت ملامتی بسوی آنها داشتند. ولی اینان برای برائت خود چاره سنجیده گفتند: مگراینها خدانیستند، ازخود دفاع کرده نتوانستند! ودرفکرشان آن بودکه بت کلان چنین کاری کرده واورامقصر میدانستند.

مگر خبرگان وچیزفهمان بابل میدانستندکه بت بت است وعملی ازآنهاانتظار نمیرود، حتماکسی به آنهادشمنی داشته وعمداً آنهارابه این روزانداخته . هر کس به فکری بود، یکی ازمیان جمعیت صدازدکه جوانی رادرشهردیده که خدایان معبد رامذمت کرده آنهابه چیزی بجز سنگ وچوب وتراشیدهٔ دست بشرنمیدانست ومیگفت که آنهاخدانیستند، دیده وشنیده وحرف زده نمی توانند ونه نفع وضرری ازآنهابه کس میرسد، اورا که ابراهیم میگویند، خدای راپرستش میکندکه کسی ندیده، وادعادارد که خدایش به آسمانها وزمین وبه همهٔ چیزهایی که درمیان آنهاست، اختیار دارد، ممکن اواین جفا رابه حق خدایان بابلی ها کرده است ! نمرود پادشاه که درمیان جمعیت بود، بخاطرش آمدکه باچنین جوانی باچنان صفاتی مقابل شده بود، فرمان داد تااورا حاضر سازند ودستور دادتا اهالی بابل همه حاضرشوند تاحرفهای آن جوان را بشنوند، اگر مقصر شناخته شد، سزایش رامردم انتخاب نمایند./(دنباله درآینده)

دو غزل از محمدصادق رفعت سمنانی

فراق تو

عشق تو می کشاندم شهر به شهر , کو به کو
مهر تو می دواندم پهنه به پهنه ، سو به سو
سیل سرشک و خون دل ، از دل و دیده شد روان
قطره به قطره ، شط به شط ، بحر به بحر ، جو به جو
بافته با محبتم رشته ی تار و پود جان
تار به تار ، نخ به نخ ، رشته به رشته ، پو به پو
آن چه دل از فراق تو کرد به من , نمی کند

پروفیسرداکتر عبدالواسع لطیفی الکسندریه، ورجینیا

صفحاتی از سیرزندگیم در وصلت و در هجرت (۲۰)

علاقه به کتاب وکسب انتباهات و انگیزه ها : هرقدر به صنوف بلندتر مکتب میرفتم، ذوق وعلاقه ام به مطالعهٔ کتاب بیشترمیشد وهمیشه درجستجوی آثاری بودم که شهرت آفاقی داشت ویاقصهٔ آن سرزبانها بود، هرکتابی که بدستم می آمد باعطش ودقت زیادبه خواندن آن آغازنموده ودر ظرف دو سه شب تمامش می کردم . تمایلم به کتب اجتماعی وادبی زیادتربود و موضوعات وجملات پراحساس و رنگین چنین آثار رایا حفظ میکردم یا در کتابچهٔ خاطراتم یادداشت نموده از مطالب آن انتباه میگرفتم.

دراوایل نقش ورهنمایی پدرم درانتخاب کتاب موردمطالعه ام سهم عمده و بارز داشت وکاکایم مرحوم استادعبدالرشید لطیفی که خود روزنامه نویس و دراماتیست آزموده وبنام بود، کتابخانهٔ شخصی درمنزل مشترک ماداشت و این گنجینهٔ افکار ومعنویات که باسلیقهٔ خاص ترتیب یافته بود، بعضی آثار خوداو رانیز احتوامیکرد و من گاهی میتوانستم ازآن استفاده کنم. یادم است یکی ازدرامه های معروف اوکه بصورت یک رساله بچاپ رسیده بود، درآن ایام شهرت ومحبوبیت زیادداشت، روزی یکی ازاقارب مااین اثر پرانتباه و دلاویز راباصدا وشیوهٔ خاصی برای اعضای فامیل قرائت میکرد، من نیزدر حلقهٔ شنوندگان بودم وطوری جملات ودیالوگهای آن گیرا وپرنفوذ بودکه خیال میکردم تمام صحنه هاپیش چشمم نمایان میشود وهیرو وبازیگران آنرا بچشم سرمی بینم. بعدتر خودم نیزاثر مذکوررا بادقت خاص سرتاپامطالعه کردم وبیشتر محسوس شدم.

این درام درقسمت های اخیرخود که رویداد تراژیک وغم انگیزی رادر بر میگرفت، یک موضوع نهایت دلچسپ و رقت انگیزعشقی رانیز ترسیم کرده بود ومطالعهٔ مکرر آن سبب شد تادر جستجوی رومانها وداستانهای عشقی وپر احساس بیفتم. روزی از زبان یکی از همصنفی های عزیزم شنیدم که کتاب (ماکدولین) بهترین وزیباترین ناولهای عشقیست وخواندن آن احساسات و عواطف انسان رابا کیفیت خاص برمی انگیزد. هرطوری بودناول ماکدولین را بدست آوردم وبه مطالعهٔ آن بادل وجان پرداختم .

پدرم که اکثرکتابهای موردمطالعه راخودش انتخاب و ارزیابی وتوصیه میکرد خواندن رومانهای عشقی رابرایم بی لزوم وقبل ازوقت قلمداد مینمود، بهمین مناسبت ماکدولین را پنهانی خواندم وپنهانی احساسات عشقی طفلیی ام بیدار شد. ازخواندن مشقات ومحرومیتها وناکامیهای پهلوان رومان(استیفن) رنج می بردم وبه رقت میآمدم ودراخیر داستان دلم برای رسوایی حسرتبار ونامرادی ماکدولین زیبا می سوخت... راستی وقتی پدرم اطلاع یافت که من ناول ماکدولین رامطالعه کرده ام، ذهنیتم را زیاد تر متوجه زندگی پرمشقت و ناداری و بردباری استیفن می کرد، که همه محرومیت ها و ناملایمات و فقر و تنگدستی را با همت وارادهٔ بلند تحمل نموده ، وفاداری وثبات وپایداری را ازدست نمی داد.../

(دنباله درآینده)

****

آتش هجر من به من ، آب وصال او به او

بود و , نبود جز دلم ، در خم زلف او نهان
طره به طره ، خم به خم ، رشته به رشته ، مو به مو
رفعت و شرح عشق او تا ننهد نمی کند
سینه به سینه ، لب به لب ، چهره به چهره ، رو به رو

پیمان و پیمانه

شب شمع یک طرف، رخ جانانه یک طرف
من یک طرف در آتش و پروانه یک طرف
افکنده بهر صید دل من ز زلف و خال
دام بلا ز یک طرف و دانه یک طرف
از عشق او به گریه و در خنده روز و شب
عاقل ز یک طرف دل دیوانه یک طرف
برهم زدند مجمع دل های عاشقان
باد صبا ز یک طرف و شانه یک طرف
ترک شراب کردم و ساقی به عشوه گفت
پیمان زیک طرف، من وپیمانه یک طرف
ایمان وکفرزلف و رخش دل چودیدگفت
زد کعبه یک طرف ره ومیخانه یک طرف
درحیرتم که دل زچه رو می برند و دین
خوبان زیک طرف ره میخانه یک طرف

گردهمآیی تجدید دیدار ...

به تعقیب شناسایی با کمیته، گفتار پروفیسور قدرت الله مجددی آغاز یافت و قسمتی ازفعالیتهای علمی و عملی خود را اظهار داشتندکه با وجود پیشرفت سن ولی با همکاری خانم عزیزش نفیسه جان به لکچر های تیلی میدیسن برای دوکتوران افغانستان با تحمل و حوصله مندی زیاد هفتهٔ هفت روز و ۲۴ ساعت دوام دادآماده جواب به سوالهای شان است. محترم قدرت الله مجددی درحدود ۱۳۶ویدیو لکچرهای نسایی ولادی که منظم updateمیشود زی نام درس های استاد قدرت الله مجددی دریوتیوب بزبان فارسی دری سلیس و روان وتوضیح اصطلاحات برای استفاده دوکتوران جوان افغانستانی درسرتاسر جهان تهیه نموده اند. وقتیکه صفحه بازمیشود درطرف راست ۱۳۶ نوشته شده به آن کلیک شود تابه ویدیوهاوصل شوید ورنه یوتیوب شمارابه مسایل دیگر میبرد وهم درتلویزیون ایمان به گردانندگی جناب محترم الحاج حبیب محمدی مصاحبه ای داشتند که خیلی ها دلچسپ و ارزشمند است.

داکتر ناصر اوریاخیل متخصص امراض داخله در هیوستن تکساس در ابتدا خود را به حیث عضو این تیم معرفی نموده و بعد تر برای وقت بیشتر روی فعالیت دوکتوران برای افغانستان مخصوصا شناخت استادان که اکثر شان پروفیسوران شق خود بودند، موضوعات اجتماعی افغانستان و از استفاده از زبان دری و پشتو که سبب تفرقه اندازی میشود گفتنی های داشتند. متاسفانه کبر سن و فراموشی زیاد نتوانستم همه گفتار شان را بخاطر تازه سازم. اما باید گفت که زبان و هویت حق مدنی، قانونی و دینی هرفرد است وفات ارواح شاد قمرگل موسیقی دان برازنده ای زبان پشتو که همه افغانستانی ها را سو گوار ساخت نشان میدهد که مشکل زبانها نبوده بلکه مخلانیکه میگویند خداوند با بابا آدم در جنت به پشتو سخن گفت و پوهاند ها و دیگر پیروان شان کسانی اند که جرقهٔ هنگامه طلبی وبرتری را دامن میزنند. من که یک تاجک فارسی زبان استم کتاب دصدری ناروغیو مختصره جراحی راکه ترجمهٔ لکچرهای جراحی صدری داکتر شاه از دالاس تکساس در دانشگاه طب ننگرهار تقدیم شده بود برای اولین بار در تاریخ ادبیات لسان پشتو و طبابت افغانستان به طبع رسانیدم.

محترم داکتر عارف حلیمی متخصص امراض نسایی و ولادی سابق سرطبیب شفاخانهٔ زایشگاه یا زیژنتون هم از تجارب مسلکی و خاطرات وطنی خود ما را مستفید ساختند بهترین وقت من درین محفل اشنایی با جوانان در ترینینگ کاردیولوجی، متخصصین طب عاجل و جراحی بود. مخصوصاً حلیمی جوان که شف جراحی بخش علوی جهاز هضمی (پانقراص و اثناعشر، معده و معصره اش و مری) در سویدن می باشد و جوان خوش گفتار و دانشمندی بود که از رهنمایی، شهامت و از خود گذری پدر خود، حلیمی صاحب بزرگوار، و زحماتی را که برای مهاجرت شان متقبل شده بود و هم از تشویق علمی پدرانه شان ستایش نمود که بیشتر احترام این جوان در قلبم جا گرفت و نظر به صدای بلند گفتارها و موسیقی توانستم لحظهٔ در rest roomبا ایشان هم صحبت شوم و چند کلمهٔ مسلکی با هم رد و بدل کنیم؛ موفقیت دایمی این جوانان را که افتخار ما و افغانستان رنج کشیده و ظلم دیده استن از دربار الهی استدعا میدارم.

جوان دانشمند دیگر که مسیح برات نام داشت بزبان روان انگلیسی سخنی چند بزبان آورد. این جوان مشغول فیلوشپ کاردیولوجی بوده بحدی مرا مسرور ساخت که از جا برخاسته اورا به بغل کشیدم.

داکتر شمال، محترمه شفیقه الله یار اوج را به حیث رئیس NAAPRکه از طرف همصنفان انتخاب شده بودند معرفی نمود. رئیسه صاحب گفتار خودرا به پشتو آغاز نموده بعدآ با یک بیت فارسی دری به فارسی تکلم نمودند که مرا بیاد استعفا نامهٔ شهید محمد هاشم میوندوال انداخت که در جریده ای انیس وقت به نشر رسید و متن نوشتهٔ خود را با بیتی از رحمان بابا تغییر داد:

لکه ونه مستقیم په خپل مکان یم که خزان راباندی راشی که بهار

چون با شفیقه جان آشنایی نداشتم قبل از پذیرفتن دعوت از بوشرا جان خواهش کردم که اگر بتوانم با ایشان هم کلام شوم که بخت یاری نمود وبرای نیم ساعت گفت و شنود داشتیم. از ایشان پرسیدم اگر درکانادا زیرنام NAAPRو هم در امریکا راجستر باشند گفتند تا هنوز به این عمل اقدام نکرده اند و هم هوشدار دادند که مسایل سیاسی نبایدیادشودکه خداناخواسته سبب کدام جنجال نشود.

اگر با بحث سیاسی در بین دانشمند ترین و روشنفکر ترین قشر جامعهٔ ما که طبیبان است آنهم در محیط دیموکراسی و آزادی بیان جنجال خلق شود با تاسف و تاثر عمیق باید گفت که نجات وطن ما ازین منجنیق ظلم و تعدی طالب ظالم و رفتن بسوی صوبهٔ پنجم پاکستان مشکل بنظر می رسد؛ این از مسؤولیت ماست که در پی اتحاد و همبستگی همه اقشار و اقوام و لسانها و هویت ها سعی ورزیم، ورنه هم خود می فریبیم و هم دیگران! و مملکت به جنجال های دوامدار معروض میماند.

سیدآقا هنری هامبورگ

گلبدین پرچمی بود !

برادرم سید صدیق بعد ختم لیسهٔ غازی به پشاور نزد فامیل آمده و در خدمت جهاد گرایید. وی از معتمدین استاد سیاف و آمرصاحب مسعود نسبت شناسایی برادر شهیدم سید خلیل الله بود. برایم گفت ما درپغمان بودیم و حین راکت پرانیهای حکمتیار، استاد سیاف وی را نزد خود خواست و برایش گفت: صرف نظر کن از ویرانی کابل، به اندازهٔ زیاد مردم را کُشتی و ویرانی کردی و بسیار شادی بازی کردی بس است بیا در صف مردم بپیوند، در جواب گفت: ربانی در ارگ بنشیند، من در چهار آسیا باشم دلم می کفد. وی صدر اعظم منتصب بود.

****

در تاریخ افغانستان طبیبان سیاستمدارداشتیم که فعلآ بخاطرم اسمای ذیل خطور دارد: مرحوم داکترعبدالظاهر (رئیس شورا وصدر اعظم)، مرحوم داکتر آصف سهیل (رئیس بلدیه ومطبوعات)، داکترحسن شرق (همکار شهید سرداردااوود وبعدخود صدراعظم ومؤلف) که هنوزهم درسن یکصد سالگی در قید حیات است، داکتر عبدالرحمن محمودی و داکتر اناهیتا راتب زاده. چون اطبا در بین مردم استن و از درد و آلام اجتماعی، اخلاقی، فزیکی و روانی جامعهٔ خود خبر دارند سیاستمداران خوب شده میتوانند از جانب دیگر به سیاست دست نزدن به ذات خود یک سیاست است.

محفل با ساز و آواز دلنواز محترم آقای عصمت رفیق زاد در بین سخن رانی ها دوام میافت. و هم قسمت طنز ها مخصوصآ طنز و فکاهیات داکتر عارف حلیمی وپروفیسرقدرت الله مجددی و ذبیح حبیب شوروشعفی رادرفضای رستوران Sofi Mediterranean Cuisineبرپاساخت. تحایفی هم برای اعضای کمیته وسخنرانها تقدیم شدکه با عرض شکران پذیرفته شد. من تحفهٔ خود را برای جراح جوان هم مسلک عزیزم داکتر حلیمی تقدیم کردم و از او خواهش نمودم تا در تربیه جراحان جوان به ستاندرد خودش دوام دهد. در قسمت نمایش سلاید ها که با زحمات زیاد تهیه شده با فوتوی تعمیر جدید دانشکدهٔ طب کابل، پروفیسورقدرت الله مجددی و داکتر غلام محمد دستگیر شروع و با فارغان سال ۱۳۶۶ش و دید و وادید ها خاتمه یافت.

ناگفته نگذریم که به من هم افتخار گپ زدن داده شد اما در جملهٔ کسانی بودم که وقت گفتارم جدا کنترول شد ورنه آنچه اکنون مینویسم ۸۰٪ انرا در نظر داشستم که بیان دارم؛ فردای محفل داکتر ذبیح حبیب از کمی وقت معذرت خواست.

این گرد همآیی را باردیگربه برگزاران آن مخصوصآبه فامیل بوشرا واله و حارث جان عزیزکه بازحمات بی نهایت زیادآماده شده بودتبریک میگویم. ما بار ها با محترم پروفیسور مجددی و همکاران ما در برگزاری چنین محافل در انجمن دوکتوران افغانی در امریکا رول داشته تجربه نموده ایم. امید همصنفان دیگر دسپلین ها ازین گردهمآیی الهام گرفته با همان بی آلایشی های دور مکتب و تحصیلات عالی دور هم جمع شده برای آزادی تعالی و ترقی افغانستان عزیز همراه با قلب و دماغ وطندوستی خود فعال شده صدای بی صدایان را بلند نمایند. ورنه محافل جز ساعت تیری وخوشگذرانی چیز دیگر نخواهد بود؛ اگر هدف اصلی همین باشد باید توضیح شود.

من نمیدانم که راستی این محفل یک اجتماع بین همصنفان بود یا یک قدمی بسوی یک حرکت سیاسی پسانتر، آیا به این تجدید دیدار دوام میدهند و اهداف و اساس نامه میداشته باشند و در کانادا و امریکا راجستر میشوند؟ یا چنین پای در هوا بدون اساسنامه، اهداف و رجستریشن دوام میدهند. من شاهد دو تجدید دیدار راستین در بین همصنفان بودم: یکی در منزل هم صنف عزیزم محترم امان نظام در ویرجینیا بود که همصنفان دور مکتب با معلمین ما چون پروفیسور سید محمد حسینی استاد فزیک، یاسین خان معلم نگران صنف ما و نسیم خان مدیر مکتب دید و وادید داشتیم ودیگر در منزل پروفیسور قدرت الله مجددی با همصنفان دور دانشکده ای طب کابل در فلوریدا بود که با صمیمیت و یاد روز های محصلی با خوشی و مسرت با خاطرات پایدار پایان یافت.

این محفل تجدید دیدار اطباء افغان امریکای شمالی در حوالی ساعت ۱۱:۲۰ شب خاتمه یافت و محَفل دیگر برای سال آینده در ویرجینیا اعلام شد. با ایمیل های متکرر درایور اوبر نا چار در حوالی ساعت ۱۱:۴۰ شب با خدا حافظی سریع از دوستان که هنوز هم در گپ و گفت بودند رستورانت را بصوب هوتل ترک گفته بساعت ۴:۳۰ صبح بصوب میدان هوایی توسط سرویس شتل هوتل روان شدم و ساعت ده صبح روز ۱۱ دسمبر ۲۰۲۲ وارد محل مسکونهٔ خود گردیدم و لحظهٔ بعد از ورود صدای محترم داکتر ذبیح حبیب را از ما ورای تیلفون شنیدم که مرا به صرف ناشتا به منزل بوشرا جان دعوت میکرد.از کلورادو برایش جواب داده گفتم :خشویم مرا دوست نداشت ورنه از آن غذا های لذیذ بهره بر میداشتم.../

من از تکفیر میترسم !

من از کافر نمیترسم من از تکفیر میترسم
ازآن کودک که میپوشد لباس پیرمیترسم
منم مسلم منم مؤمن، زکافرهیچ خوفم نیست
ولی از دست مؤمن های بی تدبیر میترسم
فدای دشمنی گردم، که پیکارش هدف دارد
ز آن یاری که درغفلت، زند شمشیرمیترسم
من از آن خشک مغزانی که از نادانی مفرط
بجای دشمنان بادوست ، شوند درگیر میترسم
من از آن مسلمی ترسم ، که بافکر عقیم خود
به وقت کشتن کودک ، کشد تکبیر میترسم
بود خوفم ازآن غافل، که پیش ازفهم منظورم
دهد فتوا حماقت وار ، کشد شمشیر میترسم
نشسته پشت لپ تاپش ، دهد فتوای کفر آزاد
بهرکس که مخالف شد ، زنندچند تیر میترسم
اگر امت همه یکسر ، کنند انکار بر آنها
نباشدفرق شان ، یکسر ، کنند تکفیر میترسم
بودلازم که این جهال شوند درنطفه اش خنثی
اگر این احمقان دهر ، شوند تکثیر میترسم
نه ازطاغوت میترسم نه از تابوت میترسم
من ازکافر نمیترسم، من ازتکفیر میترسم
سخن کوتاه کن«راشد»که زین جمع پریشان دل
جوان باشد همی ترسم چوباشد پیرمیترسم (شاعر:راشدمبارز)

****

آمدن گلبدین در پغمان خود یک صحنهٔ تیاتر بود و چندین موتر مانند موترش تویوتای سرخ رنگ می آمد. ما برای خوش آمدیدش پیش میرفتیم، اما یک همکارش میبرآمد بالاخره از بین سیفی که باالای پیکپی بود برآمد.

حکمتیار در دانشگاه کابل شاگرد استاد سیاف و استاد ربانی بود؛ بلی برادرم خلیل جان آن زمان میگفت روزهایی که ما جلسات نظامی داشتیم، حکمتیار را به بهانه ای جایی دیگر وظیفه میدادیم. استاد برهان الدین ربانی در تلویزون کابل گفت: گلبدین برای ما قصه کرد من عضو حزب پرچم بودم، مرا برای خبرچینی نزد شما روان کردند، اما من مسلمان شدم.

از خاطرات استاد بزرگوارعبدالوهاب مددی: از عادات خوب ما یکی اینست که به بهانهء روزهای اعیاد سال نو روز تولدی و یادی ازبزرگان نخبه گان استادان اقوام وخویشاوندان خود میکنیم؛ من هم به همین علت روزعید قربان احوالی از ایشان گرفتم که این باردرضمن گفته های استاد عبدالوهاب مددی که ماشاء الله هشتاد وچهارمین سالگی عمرخود را میگذرانند وحافظهء قوی ایشان حیرت انگیز است ومؤلف دوجلد کتاب که هر یک آن اضافه از پنج صد صفحه دارد وبیشترین بخش های آن ازموسیقی وطنی ما چه کلاسیک چه محلی و به تمام امورات آنها گفته های شیرین علمی و نغزی دارد و صد ها مقاله و بیانیه هایی دیگر؛

چنین درد دل کردند درقسمت چهارم مکرویان با دوستان درروزآفتابی نشسته وسرگرم گفتن خاطرات بودیم که دوستم آقای اسمعیل قاسمیارچنین گفتند اطفال ده و دوازده ساله مصروف بازی فوتبال سنگ اندازی و دوش بودند که ناگهان راکتی ازراکتپرانی های گلبدین راکتیاردرمیدان بازی کودکان خورد که کلهء پسر برادرزاده ام مانند توپ فوتبال پیش روی ما افتاد وهریک ما دست شکسته دیگرپای شکسته و پریشان حال درفکرجدی تداوی شدیم و هم دربلاک پنجاه وچهار که آقای ناظمی زندگی داشتند مهمانان شان گفتند که درهمین راکت پرانی ها چند نفرازدوستان شان کشته وزخمی شدند که ازجمله دختردوازده ساله ی ازجمع شان غایب شد هرچه جست وجوکردیم سودی نداشت هوا تاریک شد شب را با دل غمین بسربردیم که فردای آن شب نعش دخترک را دربالای شاخه درخت آویزان دیدیم.

یادش بخیر خانم فریده عثمان انوری همکار صمیمی ام فردای آنروزدردفترم آمده و با چهرهء گرفته قهروعتاب آمیزبمن گفت هنوزهم معطلی چه وقت می برایی؟ دردفترم را محکم برویم بست. فردای آنروزشنیدم که فریده جان ازوطن خارج شده. چند باردیگرهم مرا تشویق کرده بود که ترک وطن کنم چون درسایهء احزاب خلق و پرچم هم حوصله همهء ما بسررسیده بود وهم حزبی ها ازمن جواب نشنیدند

من به ترک وطن تصمیم نداشتم چرا نه حزبی بودم و نه بکارکس کارداشتم با اینکه قبلاهم چندین بارمرا به همکاری خواستند و ازمن جواب رد شنیدند من به وظیفهء خود ادامه میدادم. بالاخره به اثرخواهش مکررفامیل اول به ایران وبعدا به مملکت آلمان که دومرتبه دررشتهء دانش موسیقی بورس های گرفته بودم و درشهرهامیورگ نزد فامیلم مقیم شدم ./

درنگی بر پیوند اسلام و سیاست

برای این‌که بدانیم آیا یک دین و آیین کامل است یا ناقص، چه معیاری داریم؟ اگر معیار ما پوشش دادن همه مسایل این دنیا باشد، هیچ دینی نیست که به تمام پدیده‌های هستی یا همه قضایای زنده‌گانی این جهان پرداخته باشد. میلیون‌ها قضیه در این جهان وجود دارد که نه در اسلام آمده است و نه در هیچ دین دیگری، از منطق و فلسفه و هنر و ریاضیات و علوم طبیعی تا قضایای اجتماعی و فرهنگی‌ای که متعلق به سرزمین‌ها و تمدن‌های دیگر است. برای نمونه، اگرسخن ازمسایل علمی باشد، دهها و صد ها هزارمسأله علمی هست که ازسوی دانشمندان کشف شده هم در باره زمین هم درباره موجودات زنده‌ای که درآن بسرمیبرندوهم در باره سیارات، ستاره‌ها، کهشکان‌ها و فضای لایتناهی که نه دراسلام به آنهاپرداخته شده ونه درهیچ دین دیگری. همچنان درباره مناطق روی زمین وانسانهای ساکن دراین مناطق ومشکلاتیکه داشته اند، بازهم نه دراسلام به شکل کامل سخنی گفته شده ونه درهیچ آیین دیگری مثلاًدرقرآن مردم به صورت عام موردخطاب قرار می‌گیرند، اما وقتی از اقوام نام برده میشودعمدتاًسخن ازقوم بنی‌اسراییل است وسپس ازساکنان جزیره العرب درمحوریت مردم قریش. ازگذشته گان تنها ازچند قوم معدود، مثلاً عاد و ثمود یاد شده که نام‌شان برای ساکنان جزیره‌العرب و اطراف آن آشنا بود. ازاین فراتر، هیچ سخنی درباره مردمان استرالیا، آسیای دور، شمال اروپا، اعماق افریقا، امریکای لاتین وغیره وجودندارد؛ درحالیکه درزمان نزول قرآن این کشورهادارای تمدنهاوفرهنگهای خاص خودبوده‌اند ومسایل ومشکلاتی داشته‌اندکه کمترازبنی‌اسراییل ومردم شبه‌جزیره عربستان نبوده است. همچنان اگرکامل بودن دین رابه این معنابگیریم، بایدبجای ۱۳۰بارسخن گفتن ازموسی و بنی‌اسراییل واحیاناً به صورت تکراری، بهتربود که درباره مردمان آسیای مرکزی وپیامبرانی که برای آنان فرستاده شده بودند، یادرباره مشکلاتیکه در مسیر هدایت مردمان امریکای لاتین وجود داشته است، مطالبی گفته میشد و یادی ازچین وجاپان قدیم میشدویااز فلاکت های بومیان استرالیا وسرخ‌پوستان امریکای قدیم نکته‌ای به میان می‌آمد. اگرچنین میشدهم تصویرکامل‌تری از سلسله پیامبری بدست داده می‌شدوهم برای مردمان آینده اعجازی قطعی بود؛ زیرا از چیزی خبرداده میشدکه عربهاهیچ اطلاعی درباره‌اش نداشتند.

اما در واقع، معیار کامل بودن اسلام یا هیچ دین دیگری پرداختن به همه این مسایل نیست. معیار کامل بودن هر دین، چنان که در قسمت پیشین این نوشتار اشاره شدودانشمندان علم ادیان بر آن تاکیدکرده‌اند، وجودهمان سازه‌ها وعناصریست که یک دین را دین می‌سازد، یعنی: »عقاید، اسطوره‌ها، مناسک عبادی واموراخروی و سپس اخلاق، قوانین، زنده‌گی‌نامه‌های مقدس، جماعت یا امت و امور باطنی ومعنوی. «هردین وآیینی باداشتن چنین عناصری می تواند به زنده‌گی پیروانش معنابخشد، هستی رابرایش تفسیرکند، نسبتش را با جهان پیرامونی توضیح دهد، هدف از آفرینش را برایش قابل درک بگرداند و رفتارش رادربرابردیگران منضبط به ضوابط و اصول بسازد. اگر از این نظر به سراغ ادیان برویم، هردین، یااکثر ادیان، به‌ویژه ادیان بزرگ کامل هستند وچنین کارکردی درزنده‌گی پیروان‌شان دارندوبهمان علت ملیون‌هاآدم در سایه آنهاآرمیده وزنده‌گی را برای خود از آن طریق معنادار یافته‌اند.

شماری از دانشمندان، مانند مصطفا ملکیان، محتویات اساسی ادیان را چهار چیز دانسته اند: ۱) رابطه انسان با خود، ۲) رابطه انسان با انسان‌های دیگر، ۳) رابطه انسان با جهان هستی، ۴) رابطه انسان با خدا و ماورای هستی. وی سپس توضیح می‌دهد که برخی از ادیان به دو محور اکتفا کرده‌اند، مانند بودیسم، که رابطه انسان با انسان را کاملاً به عقل عرفی وانهاده و رابطه انسان با خدا را مسکوت گذاشته و تمرکز خود را بر رابطه انسان با خود و رابطه انسان با جهان هستی گذاشته است؛ اما برخی ادیان به هر چهار محور پرداخته‌اند، مانند یهودیت و اسلام که احکامی مفصل درباره رفتارهای آدمی در عرصه‌های اجتماعی دارند. البته بودیسم رابطه خدا و انسان را به معنایی که ما می‌شناسیم مسکوت گذاشته است، نه این‌که به صورت کلی و بنیادی به فراموشی سپرده باشد، بلکه در بودیسم خدا از جهان هستی جدا تصور نمی‌شود و رابطه انسان با جهان در واقع متضمن رابطه انسان و خدا هم هست، اما دریچه مهم ورود انسان به باطن هستی تمرکز بر خویشتن و کشف نیروهای نهفته وجودی خود و به آشتی رسیدن با من انسانی درون خویشتن است.

به هر روی، پرداختن یا نپرداختن به امور تنظیم‌کننده رابطه انسان با انسان‌ها در سطح سیاسی و اجتماعی تأثیری بر کمال و نقصان دین ندارد؛ به ویژه از حیث احکام تقنینی، نه احکام اخلاقی. مراد از احکام تقنینی آن دسته از قوانین و مقررات‌اند که پشتوانه اجرایی‌شان نیروی حکومت و دستگاه‌های اجرایی است.

احکام اخلاقی سرشت متفاوتی دارند، زیرا تکیه‌گاه شان وجدان است نه اجبار بیرونی و در همه ادیان به صورت عموم وجود دارند. احکام تقنینی که تنها با تکیه بر نیروی دولتی امکان پیاده شدن دارند، از سوی اکثر ادیان کاملاً به عقل متعارف وانهاده شده و شماری از ادیان که به این عرصه پرداخته، چیزی متفاوت از جنس احکام عقل عرفی عرضه نکرده‌اند؛ حتا اگر در شکل خود تا حدی متفاوت به نظر برسند.

در عمل نیز می‌بینیم که جامعه‌ای مانند جاپان که عمدتاً بودایی است، علی‌رغم نپرداختن آیین بودیسم به سیاست، در عرصه سیاسی از اکثر کشورهای مسلمان دستاوردهای مهم‌تری داشته و یکی از نظام‌های موفق در این عصر را دارد. این تجربه عملی نشان می‌دهد که قلمرو سیاست اساساً مربوط به عقل متعارف انسانی است و اگر از آن به درستی کار گرفته شود و توهمات ایدیولوژیک مذهبی یا غیرمذهبی آن را از کارکرد سالم باز ندارد، می‌تواند این عرصه را به خوبی سروسامان بدهد و به جنگ و منازعات دیرینه پایان ببخشد. همچنان هند با پیروی اکثر مردم آن از آیین هندو که سیاست را بخشی از دین نمی‌داند، در مقام مقایسه با پاکستان که رژیم آن جمهوری اسلامی است و از بدو تأسیس دین و سیاست را در هم آمیخته است، موفق‌تر بوده و پیش‌رفت‌های بهتری کرده است. نمونه‌های فراوانی از کشورها را می‌توان نشان داد که سیاست‌شان رنگ دینی نداشته، ولی در عرصه دولت‌داری و عرضه خدمات به مردمش موفقیت‌های چشم‌گیری داشته‌اند. به عکس، نظام‌های سیاسی‌ای مدعی تطبیق دین در کشورهای اسلامی به شمول نظام‌هایی که رهبری‌شان به دست نیروهای اسلام‌گرای سیاسی بوده است، مانند سودان، ایران، افغانستان، موصل، رقه و بقیه نقاط، هیچ موفقیت ویژه‌ای نداشته‌اندکه آنانرا ازسایر نظام‌های دنیا متفاوت و برتر نشان بدهد.

اگرگفته شود، چنانکه گروههای بنیادگراادعامی کنند، که کشورهای مسلمان به اسلام عمل نمیکنندوبه این جهت موفقیتی نداشته‌اند، باید پرسید که هرگاه سودان بابیش از ۳۰ سال حاکمیت اسلامگرایان وایران بابیش از ۴۰ سال حاکمیت اسلامگرایان وپاکستان وافغانستان وعراق وغیره نیزباسالهای طولانی دادوفغان درباره نفاذ شریعت، هیچ‌کدام به اسلام عمل نکرده‌اند، پس معیار عمل کردن به اسلام چیست؟ چنین ادعایی درست نیست. در عمل، گروه‌های سیاسی بنیادگرادراینکشورهانه‌تنهاهمه تلاش‌شانرابرای تطبیق اسلام درعرصه های سیاسی و اجتماعی به کار بستند، بلکه کوشیدند نشان بدهند که از پیغمبر و صحابه نیز مسلمان‌ترند و بیش‌تر از آنان به عیار کردن شرایط‌شان با معیارهای اسلام تلاش دارند!

درتمام تاریخ صدراسلام، از زمان پیغمبر وصحابه تا دوره‌های اموی وعباسی و عثمانی، نمونه‌ای وجودنداردکه زن غیرمسلمانی رادرمحفلی رسمی یا غیر رسمی به پوشش حجاب مجبور کرده باشند، اما حاکمان بنیادگرای ایران و افغانستان حتی زنان نامسلمانی را که در هیأت‌های رسمی وارد این کشورها میشوند، به پوشش حجاب اجباری وادار میکنند. درحاکمیت خلفای راشدین بانوانی که کنیزبودندحق داشتند با سروبازوی عریان به کوچه وبازار بگردند، اما درحاکمیتهای مسلمانان بنیادگرا هیچکس چنین حقی راندارد. درچند قرن اول تاریخ اسلام، زنان غیرمسلمانی که اتباع قلمرو اسلام بودند، حق داشتند مطابق با رسم و رواج دینی‌شان لباس بپوشند و مجبورنبودندکه خودرا به شکل زنان مسلمان درآورند، امادرحاکمیت این گروههاچنین حقی ندارند. در ایران شهروندان زن یهودی، مسیحی و زرتشتی مجبورند لباس زنان مسلمان را بپوشند، چنان‌که درافغانستان زنان هندو و سیک مجبورند خودشان را به هیأت و قواره زنان مسلمان درآورند. بنابراین، نمی‌توان گفت که این حکومت‌ها تلاشی برای اسلامی کردن جامعه انجام نداده‌اند . به عکس، آنان همه زورشان را در این راه زده و هیچ عرصه‌ای از عرصه‌های زنده‌گی اجتماعی را به حال خودش رها نکرده‌اند. آنان حتی به سنگ دست‌شویی‌ها، مانکن‌های پشت ویترین مغازه‌ها، عکس‌های چاپ‌شده روی کالاهای تجارتی و تصویر زنان در رسانه‌ها نیز دخالت می کنند تا آن‌ها را به زعم خود با اسلام برابر کنند. اینهمه اغراق و مبالغه در دین‌زدهگی و دین‌خویی را درهیچ دوره‌ای از تاریخ اسلام، به ویژه صدر اسلام سراغ نداریم. بنیادگرایان عملاً نشان می‌دهند که حتی به مسلمانی پیغمبر وصحابه راضی نیستندومیخواهند چندگام ازآنان پیش باشند؛ امااواقعیت اینست که علیرغم این تلاشها، نظام سیاسی این کشورها نه تنها هیچ امتیازی برسایرنظام‌های سیاسی دنیا نداشته، بلکه از کاستی‌ها و نارسایی‌های بیشتری رنج برده وناکارآمدترازبقیه رژیم‌ها بوده است .

اساساً اینهمه تأکیداین رژیم‌ها بر تطبیق شریعت و احیای مظاهر بیرونی دین در زنده‌گی سیاسی و اجتماعی به این جهت است که در عرصه‌های اصلی حکومت‌داری که فلسفه وجودی پیدایش دولت‌ها را تشکیل می‌دهد و عبارت از ارایه خدمات اساسی به شهروندان است، هیچ دستاوردچشمگیر ومتفاوتی از بقیه نظام‌ها ندارند. آنان در واقع برای پرده انداختن برناکامی‌های‌شان به حیث نظام سیاسی، المشنگه‌ای به نام تطبیق شریعت را به پا می‌کنند. در دوران اول طالبان وزیرمعارف‌شان دریکی از مساجدهرات سخنرانی می‌کرد و درمزایای نظام‌شان میگفت که ای مردم افتخارکنیدکه شما تنهاکشوری هستیدکه امیر المومنین دارید وهیچ کشور دیگرامیرالمومنین ندارد. مردم البته در میان خود میگفتندکه امیرالمومنین را بخوریم یاپوشیم؟ دولتهابرای این ساخته می‌شوند تا سطح زندگی مردم را بهتر کنند، از مشکلات و رنج‌های‌شان بکاهند و برای پیشرفت و ترقی کشورهای‌شان کاری انجام دهند.

بنابراین، چه دینی به سیاست پرداخته باشد و چه نپرداخته باشد، هیچ تأثیری بردین بودن آن ندارد وازاین نظراسلام وسایرادیان مانند هم هستند ونمی‌توان بحث منحصربه‌فرد بودن اسلام را در کانتکست اسلام و سیاست مطرح کرد. این ادعا که اسلام چون با بقیه ادیان فرق دارد، سیاست بخشی از تعالیم آن است، یا باید باشد، به‌گونه‌ای که حسن البنا وسایربنیادگرایان مطرح کرده‌اند، ادعای میان‌تهی است و ناکامی این نظریه درمیدان واقعیت‌های عملی اثبات شده است./

****

بعد از زندان شاه امان الله خان

شد آنوقت که دروازه خانقاه حضرت امام ربانی(رح) که من به خدمت این دروازه شرف پاسبانی را دارم به روی پناهگزینان باز ومفتوح است. ازین بیانیه من اکثریه ملتجئین را اطمینان حاصل شده و مراجعت کردند، تنها همشیره امان الله خان یک شب را به خانه اخوی محمد یوسف جان آقا گذشتاندند./ (دنباله دارد)

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر- یکسال(۸۰) دالر
کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر
سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر- یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

کرونولوژی وقایع جهانی

جلداول جنوری ۲۰۱٤- دسمبر۲۰۱۸
جلد دوم جنوری ۲۰۱۹- دسمبر ۲۰۲۰ میلادی

کرونولوژی یا ثبت تاریخی رویدادها درهر عصری ازاهمیت خاص برخوردار بوده است وهمین نیاز به داشتن علم وآگاهی درباب حوادث و وقایع بصورت تاریخوار سبب شده که شماری از کتب مهم تاریخی دردورهٔ اسلامی به زبان های عربی وپارسی دری شرح رویداد هارابصورت سال به سال نگاشته اند.

در عصر ما که سیر وقوع حوادث نسبت به اعصارگذشته سرعت سرسام آوری به خود گرفته و تاثیر واقعات جنگ و صلح و تماس ملت ها با هم ، سانحات و وقایع تلخ و دردناک طبیعی وغیرطبیعی و رویداد های گوارا ودلپذیرچون برنامه های هنری وورزشی در هر کنج جهان که روی می دهد ، به نحوی برگوشه های دیگر جهان نیز تاثیر می گذارد . از این جاست که کرونولوژی نگاری در زمانهٔ ما اهمیت بیشتر کسب می کند و اهل رشته های مختلف در ساحهٔ علم و هنر و فرهنگ را به آن نیاز جدی می افتد.

کرونولوژی وقایع جهانی، در دوجلد، گردآوردهٔ آقای محمدعظیم امینی، که گویا درنوع خودش، در دیارماسابقه نداشته، به آن نیازمندی اهل دانش وبینش پاسخ می دهد.

تردیدنمی توان داشت که آقای امینی باپشتکار وحوصله مندی، کمبود بزرگی را جبران کرده است. مقدمهٔ اثر بسیارکوتاه است ومی بایست دربارهٔ واقعه نگاری تاریخی توضیح بیشتری ارائه می داد. امید است درمجلد بعدی و یاهنگام تجدیدچاپ این اثر، مورد توجه قراردهد.

پشتکار، کوشایی و زحمت کشی نویسنده درتدوین این دومجلد به حق سزاوار ستایش و تمجید است. اداره

****

خاطرات استادان وشاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرابه آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۲۳ ارسال دارند. تلفون ۷۰۳ ٤٩١ ٦٣٢١
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202. Woodbridge VA 22192—7075 U. S. A.

Omaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 31, Issue No. 1101, DECEMBER 21, 2022, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel :(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

کتاب (یادداشتهای استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری وآقای افضل ناصری،به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانندیک نسخهٔ آنراز مرجع ذیل بدست بیاورند:
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, $19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

وضع نظام بانکی افغانستان

درافغانستان خطرسوخت قرضه بنابرکمبود امکانات رسیدن قانونی به استغاثهٔ بانکها وسایرقرض دهندگان خیلی زیاداست. ازآنرو فیصدی تکت پولی خیلی بلند تثبیت میشود تابه اندازهٔ خطرسوخت راجبران کرده بتواند. عدل وانصاف درافغانستان یک عطیهٔ نادر بشمارمیرود وتحصیل پول ازمقروض دراکثر موارد خیلی پیچیده بوده وگران تمام میشود، خاصتاًدر شرایطی که ادارات عدلی مانندگذشته نالایق، فاسد وملوث باشند وقروض ازضمانت کافی برخوردار نباشند.

اعطای کریدت کارد برای مشترکین وظیفهٔ دیگر بانک ها است. بانکها امور تبادلهٔ افغانی به اسعارخارجی واسعارخارجی به افغانی رانیزانجام میدهندوانتقال پول رادرداخل مملکت وبه خارج ازمملکت وخارج بداخل مملکت بنابر فرمایش معامله داران خود ازوظایف مهم خود میدانند .

یک کارفوق العادهٔ بانکهای تجارتی، افتتاح لیترآف کریدت به نفع تجار وارداتی و تجارصادراتی کشورمیباشد. یک قسمت زیاد معاملات تجاری در داخل وطن، باوجودقلت اطمینان، برمبنای اعتبار استواراست. مثلا غلام محمد یک بزازاست ودرنزدیک پل خشتی دکان دارد. حاجی دین محمدباشندهٔ جلال آباد تاجرواردکنندهٔ رخت میباشد، موصوف پنجصدتوپ تکه راازجملهٔ تکه هایی که تازه ازپاکستان آورده ودرگمرک کابل طی مراحل کرده، به دکان غلام محمدآورده، به اومیسپارد بدون اینکه ازوی کدام سندتحریری تقاضا کند. دراخیرهرهفته یک قسمت قرضه رابنام اوگرایی بدون چون وچرا تحصیل مینماید. این نوع معاملات ازقدیم الایام دروطن عزیزمامروج بوده و هنوز ادامه دارد.

حالافرض کنیدکه حاجی دین محمد مال را ازجاپان وارد میکند، تاجرداخلی درجلال آباد وتاجرخارجی یک کمپنی جاپانی است که بین این دومعامله دار هیچ نوع شناخت واعتبار ونزدیکی وجودندارد. این دو قراردادمیکنندبطوری که کمپنی جاپانی پنج هزار توپ رخت رابه قیمت پنجاه هزاردالرامریکایی رساندهٔ گمرک کابل بالای حاجی دین محمدمیفروشد وحاجی بالمقابل مبلغ پنجاه هزاردالر رابه مجرد رسیدن مال به گمرک، به فروشنده بدون تأخیرمی رساند. گویاخرید وفروش دست بدست عملی میگردد. این نوع معامله به وساطت یک بانک طرف اعتماد بایع ومشتری صورت میگیرد. حاجی دین محمدحساب بانکی دربانک ملی افغان دارد وازبانک تقاضامیکندتابرایش یک لیترآف کریدت افتتاح نماید. کمپنی جاپانی حسابی در ولس فارگو درتوکیو دارد وهمچنان بانک ملی افغان درآن بانک حساب دارد. بانک ملی پنجاه هزار دالرازحساب حاجی دین محمدراتوقیف میکندوبه ولس فارگو اطمینان میدهدکه آن پول رابه مجرد رسیدن مال به گمرک کابل، به ولس فارگو انتقال میدهد. بالاخره مال میرسدوپول به ولس فارگومنتقل میشود ازآن طریق به تاجرجاپانی حواله میگردد. بانک ملی درین معامله احتمالا دوفیصدکمیشن دریافت میکند. بانکهای تجارتی توسط چنین معاملات زنده بوده اندوزمانی که اسعارخارجی درداخل کمیاب گردید وواردات تقلیل یافت، خواه مخواه تعداد وحجم لیترآف کریدتهاکاهش هم یافت و رفته رفته بانکها سودا از دست داده وبا خطر بسته شدن روبرو شدند .

دراخیرسال ۲۰۲۰مقدار پس اندازهادرسیستم بانکی افغانستان ۲۶۸ بلیون افغانی بودکه این رقم دراخیرسال ۲۰۲۱ به ۱۶۵ بلیون افغانی تنزیل کرد وپیش بینی شده که تااخیرسال۲۰۲۲ این عدد چهل فیصددیگرهم تقلیل می یابد. کمکهای خارجی که قبل از به قدرت رسیدن طالبان۵/۴ بلیون دالرمعادل چهل فیصدتولید ملی کشور بود، فعلابه استثنای چندصدملیون دالرکمکی که اخیراًازطرف امریکا وبعض منابع بین المللی به افغانستان داده شده، تقریبا متوقف شده اند. ملل متحدپیشبینی کرده که ناتوانی معامله داران بانکها به استرداد قروض، کاهش حجم امانات و ناتوانی بانک مرکزی به رساندن پول به بانکهای تجارتی، نظام بانکی افغانستان رابه متلاشی شدن قریب الوقوع تهدیدکرده است . گزارش هاحاکیست که بیش از پنجاه فیصد قرضه هایا اقساط را مقروضین بانک ها به اوقات موعود به بانک ها نمی رسانند و این فیصدی درحال حاضر رو به افزایش است.

درگذشته بانکهای دولتی خاصتا دافغانستان بانک موثریت خودرابه نسبت تقررمامورین بیکفایت، دراثر فشارنمایندگان ملت درپارلمان ازدست میداد. برای اینکه نامزدریاست عمومی بانک از ولسی جرگه رای اعتمادبدست آورد موصوف دادن کاربه کسانی راکه وکلا معرفی میکردند باوجودیکه آنهاهیچ نوع بلدیت درکارهم نداشتند وعده میداد. در سایربانکها اعطای قروض به اشخاص بدون دادن کدام ضمانت ازقبیل جایداد یامال التجاره، وصرف به شکل قروض سفید، رایج بودواین گونه تعامل بانکهارا درمخاطره قرارمیداد. رسوایی پشتنی تجارتی بانک وکابل بانک بخاطرمردم تاکنون زنده است.

در ادارهٔ طالبان ازفساد اداری احتمالا چیزی کاسته شده واما نارسایی طالبان و تنقیص کمکهای خارجی وخاصتا ضبط امانات دافغانستان بانک درامریکا بی کفایتی اداری دوره های ماضی راتحت شعاع قرارداده وخودآنهاباعث ضعف بانکها شده اند.

قراریکه هموطنان آگاهند بیش ازده بلیون دالردارایی مردم افغانستان درخارج کشورپس اندازشده که شامل اسنادقرضهٔ خزانهٔ امریکا، طلا واقسام پس اندازها میباشد. منجمله مبلغ هفت بلیون دالر درکلانترین بانک فیدیرل ریزرو واقع نیویارک به ودیعه گذاشته شده است، یکمقدار پول به یورو و پوند انگلیسی وهمچنان دربانک سویس بسرمی برد. بیست ودو تن طلای افغانستان که معادل یک اعشاره بیست وپنج بلیون دالرمیگردد درنیویارک تذخیراست. برعلاوه مسکوکات و زیورات دوهزارسالهٔ دورهٔ باختری متعلق به افغانستان نیز درخارج به امانت سپرده شده است. گفته میشودکه افغانستان درحدود هفتصد ملیون دالر دربانک حل منازعات بین المللی در سویس پس اندازدارد که سرنوشت آن معلوم نیست.

درماه می ۲۰۲۰ بانک جهانی به کمک ۴۰۰ ملیون دالر(۱۶۰ ملیون آن ازطرف اتحادیهٔ انکشاف بین المللی و ۲۴۰ ملیون ازجانب صندوق اعمارمجددافغانستان بود) موافقه نمود واما در اگست۲۰۲۱ پرداخت رابه تعویق انداخت. درمجموع بانک جهانی دود ۷۵۰ملیون دالرکمکهای وعده سپرده شده رامعطل قرارداده و امریکاهفت بلیون دالرامانات دافغانستان بانک راکه درفیدیرل بانک نیویارک به ودیعه گذاشته شده است، قیدکرده وصندوق وجهی بین المللی ۴۴۰ملیون دالر حق برداشت راکه برای تمویل پانزده ماه واردات افغانستان کفایت می کندبه تأخیرانداخته است.

صندوق وجهی بین المللی ۱۹۰عضودارد که کلانترین آنها امریکاست. حدود ۴۶/۱۷٪ مصارف صندوق را امریکا تمویل می کند وازآنرو امریکاصندوق را عملا تحت کنترول خود دارد. رئیس جمهوربایدن به وزیرخزانهٔ خودهدایت داد تاصندوق وجهی بین المللی راقناعت بدهدکه ۴۴۰ ملیون حق برداشت افغانستان را اجرانکند وهمین کارتحقق پذیرفت . فیدیرل ریزرو امریکاواضحاً اعلان کرده که امانات بانکهای خارج کاملا مصون ومحرم میباشند. دوصد و پنجاه بانک خارجی اعتبارکرده و ۳/۳ تریلیون دالررا درفیدیرل بانک نیویارک امانت گذاشته اند. اما میبینیم که این بانک به وعده هایش چندان پابندنیست. درگذشته نیزبه ارتباط امانات روسیه و ایران و ونزویلا تعهداتش رانقض کرده است.

این روش بانک نیویارک شایدبه سایربانکهای بزرگ دنیا مثل بانک مرکزی فرانسه وغیره جرئت بدهد تابه ملاحظهٔ منافع سیاسی کشورشان درآینده بعض امانات بانکهای خارج را درگرو گان بگیرند. کشورهای کوچک وکمزور منبعد به کدام جای دنیا امانات اسعاری شانرا بااطمینان کافی به ودیعت بسپارند؟ امیداست امریکا دربارهٔ پیشآمد غیرعادی اش اظهار ندامت کندومناسباتش رابا افغانستان ترمیم نموده با زعمای طالبان تعامل نماید، خاصتا درین موقع که آیندهٔ سیاسی ایران بقدرکافی روشن به نظر نمیرسد.

بسیارجای غنیمت است که درساحهٔ دادوستدپولی استفاده از حواله درافغانستان رواج تاریخی داردوگفته میشودکه این روش ازدو صدسال به اینطرف مورد استفاده بود واحتمالاً نود فیصدمعاملات افغانها ازطریق حواله عملی میگردد. استفاده ازحواله هم ارزان است وهم آسان و بیروکراسی و ورق پرانی که خاصهٔ بانکها ودفاتر دولتیست، درموردحواله وجود نداردوپول ازطریق حواله به مرسل الیه دراسرع وقت به نقاط دنیامیرسد. استفاده ازحواله نه تنهادرانتقال پول افغانی یااسعارخارجی صورت میگیرد بلکه درانتقال طلاهم رواج دارد.

مرکزاجرای حواله درکابل سرای شاهزاده میباشدکه درشهرکهنه نزدیک پل خشتی کنار دریای کابل واقع بوده واحتمالا درحدودچهارصد دکان رادر بر دارد. در سراسرکشورتعداد مراجع اجرای حواله به نهصدتخمین شده وقرار تخمین صندوق وجهی بین المللی، این رقم به چندهزارمیرسدکه اکثراًبرعلاوهٔ کابل در دیگرشهرهای بزرگ همچوهرات، قندهار، جلال آباد، مزارشریف و پلخمری وغیره فعالیت دارند.

احمدمیخواهدیک هزاردالر برای برادرخود محمودبه کراچی ارسال کندوبه کنورسنگ درسرای شهزاده مراجعه مینماید. کنورسنگ یک هزاردالر جمع چند دالرکمیشن راتسلیم میشود وبه احمدیک نمرهٔ شفرمیدهدکه احمدآنرابه محمودمخابره میکند. محمودبه دکان موتی لال درشهرکراچی رفته نمرهٔ شفر رابه اوتعریب میکندویکهزار دالر از وی تسلیم میشود. انتقال فزیکی پول در این معامله ودرین مقطع زمان اصلا بین کابل وکراچی صورت نمیگیرد.

بعضی هاتشویش دارندکه چون دراجرای حواله سند رسمی دردفاتر ثبت نمی گردد، امکان وجوددارد که ازین راه پولهای غیرقانونی نیزازیک نقطهٔ دنیابه دیگرنقطه دور ازپنجهٔ قانون انتقال یابد، لهذا استفاده ازحواله دردنیای پیشرفته که سیستم پیشرفتهٔ بانکی دارند وازانتقال پول از درک فروش موادمخدر یا از درک قاچاق وغیره فعالیتهای غیرمجاز درهراس اند، قدغن بوده ومرتکبین به پنجهٔ قانون سپرده میشوند. حتی در هندوستان که استفاده ازحواله ازهمانجا در قرن هشتم آغازیافت ودرتجارت بین معامله داران در امتداد راه ابریشم وبه ممالک دیگرسرایت کرد، فعلاغیرقانونی اعلام شده است.

به هرحال، حواله داری به هیچ وجه جاگزین بانکداری شده نمیتواند وتنها در ممالکی مثل افغانستان، بعض ممالک شرق میانه، کشورهای افریقایی وممالک غریب دیگر که نظام بانکداری شان عقب مانده بود وبقدرکافی موثرنمی باشد، انتقال پول ازطریق حواله برای سالیان زیاد درآینده ادامه خواهدداشت./

****

حکیم ناصر خسرو...

ابراهیم ادهم :

گرنزد اهل جهل به دین متهم شوی سوی خدای به زبراهیم ادهمی

ابراهیم ادهم عارف بزرگ قرن دوم هجری. گویند که او شهزادهٔ بلخ بود و درعلت روگردانی اش از دنیا وامور دنیوی، آورده اند که شبی در قصرخویش صدای پایی بربام بشنید. غلامان رافرستاد تا جویاشوند. گفتند: مردی اعرابی را برروی بام دیده اند. او را آوردند، ابراهیم پرسید: بربام قصر ما دراین وقت شب چه می خواهی ؟ گفت : اشترم را گم کرده ام ودر این جا درجستجوی آنم ! ابراهیم گفت: مگر این رباط (کاروانسرا) است که شترت رامی جویی؟

مرد اعرابی گفت: پیش ازتو این قصرازآن کی بوده است ؟ گفت ازآن پدرم. گفت پیش از پدرت ازآن کی بوده است؟ گفت از پدرکلانم . اعرابی گفت: پس این کاروانسرااست که یکی می آید ودیگری می رود. این را گفت و از نظر ناپدید شد وابراهیم ازآن پس ترک جاه وجلال گفت و در تجرید و انزوا زیست . میان زندگانی ابراهیم ادهم و بودا شباهت های فراوانی است، چون بودا هم شاهزاده یی بود که دست از جاه وجلال دنیوی شست و به دنبال معانی راستین حیات ومعنویت رفت .

هارون زمانه را ندیدی ای غره شده به مکر هامان ؟!

مراد از هارون، حضرت علی ابن ابوطالب است که پیامبر فرمود: علی منی بمنزله هارون من موسی، الا لانبیٌ بعدی. علی نزد من منزلت هارون را دارد از موسی، جز آن کهٌ پس از من پیامبری نیست .

و درد حکیم ناصرخسرو از آل عباس و انتظاراو که در روزحشر به این انتقام دست یابد :

داد من بی گمان برآمدمی روز حشر از نبیرهٔ عباس

که مراد او ازنبیرهٔ عباس خلیفهٔ عباسی دربغداد است که فاطمیان در رقابت بزرگ سیاسی ونظامی و مذهبی با آنان قرار داشتند، و ناصرخسرو از پیروان فاطمیان بود ./ (دنباله دارد)